



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجلس اعلیٰ پاکستان اور ادارہ اعلیٰ تعلیم اور تحقیق، اسلام آباد



ہائپر سٹیل جوانان اخلاقی

پروفیسر صاحبزادہ سید محمد رفیق
مجلس اعلیٰ پاکستان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جوانان و پرسش های اخلاقی در محضر حکیم الهی علامه طباطبایی

نویسنده:

مصطفی خلیلی

ناشر چاپی:

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات حوزه های علمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	جوانان و پرسش های اخلاقی در محضر حکیم الهی علامه طباطبائی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	پیش گفتار
۱۸	مقدمه
۲۱	بخش اول: مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه(ره)
۲۲	اشاره
۲۴	علم اخلاق چیست؟
۲۷	فرق ادب و اخلاق چیست؟
۲۹	هدف اخلاق چیست؟
۳۲	چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟
۴۵	بخش دوم: اخلاق فردی جوانان
۴۵	اشاره
۴۷	جوان چگونه می تواند اخلاق خود را اصلاح کند؟
۵۰	چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟
۵۳	شرایط پذیرش توبه چیست؟
۵۶	چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟
۶۰	بخش سوم: اخلاق اجتماعی جوانان
۶۰	اشاره
۶۲	نظر اسلام درباره ی اخلاق جنسی دختران و پسران چیست؟
۶۴	پاسخ به یک شبهه
۶۸	چرا مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی برای زن چنین حقی وجود ندارد؟

- ۷۰ چرا در امر فحشاء، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟
- ۷۲ چگونه شیطان بر انسان مسلط می شود؟
- ۷۷ شیطان چه کسانی را می تواند فریب دهد و همراه سازد؟
- ۸۰ چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری کرد؟
- ۸۴ بخش چهارم: سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان
- ۸۴ اشاره
- ۸۵ برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟
- ۹۴ نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اکرم(ص) را ذکر کنید.
- ۱۰۰ بخش پنجم: نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۲ قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟
- ۱۰۴ روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟
- ۱۰۹ ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟
- ۱۱۲ اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی (ع) بر دیگران برتری دارند؟
- ۱۱۵ آیا علل انحراف جوانان تحصیل کرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟
- ۱۱۸ چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟
- ۱۲۲ آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟
- ۱۲۴ راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟
- ۱۲۷ بخش ششم: نسبت تمدن ها با اصول اخلاقی
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ دیدگاه متفکران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟
- ۱۳۱ آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟
- ۱۳۴ صلاح اخلاقی در میان مسلمین و فساد اخلاقی در غرب، نتیجه ی چه عواملی است؟
- ۱۳۸ آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟
- ۱۴۴ بخش هفتم: تبیین مهم ترین صفات اخلاقی
- ۱۴۴ اشاره

- ۱۴۴ ----- ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟
- ۱۴۶ ----- آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟
- ۱۴۸ ----- غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟
- ۱۵۰ ----- مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟
- ۱۵۵ ----- کتاب نامه -----
- ۱۵۹ ----- درباره مرکز -----

جوانان و پرسش های اخلاقی در محضر حکیم الهی علامه طباطبایی

مشخصات کتاب

سرشناسه : خلیلی، مصطفی، - 1351

عنوان و نام پدیدآور : جوانان و پرسش های اخلاقی در محضر حکیم الهی علامه ی طباطبایی / مصطفی خلیلی؛ ویراستار رضا مصطفی لو

مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی، 1380.

مشخصات ظاهری : ص 131

شابک : 964-93001-6-26000 ریال

یادداشت : The young.

یادداشت : کتابنامه: ص. 131 - 130؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : اخلاق اسلامی -- پرسشها و پاسخها

خودسازی (اسلام) -- پرسشها و پاسخها

طباطبایی، محمدحسین، 1360 - 1281 -- نظریه درباره اخلاق

اسلام -- پرسشها و پاسخها

جوانان -- جنبه های اخلاقی

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی

رده بندی کنگره : BP247/8/خ 8 ج 9

رده بندی دیویی : 297/61

شماره کتابشناسی ملی : م 80-24144

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

جوانان و پرسش های اخلاقی در محضر حکیم الهی علامه طباطبائی

مصطفی خلیلی

قم

1381

ص: 2

پیش گفتار... شش

مقدمه..... هشت

بخش اول: مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه (ره)

علم اخلاق چیست؟ .. 3

فرق ادب و اخلاق چیست؟ .. 6

هدف اخلاق چیست؟..... 8

چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟ .. 10

صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبت اخلاق به چه معنا است؟ .. 12

مراد از تأدیب الهی چیست؟ .. 18

سخنان مؤدبانه چیست و ملاک تشخیص آن کدام است؟..... 20

ص: 5

بخش دوم: اخلاق فردي جوانان

جوان چگونه مي تواند اخلاق خود را اصلاح کند؟..... 25

چگونه مي توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟.... 28

شرایط پذیرش توبه چیست؟..... 31

چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟.... 34

بخش سوم: اخلاق اجتماع جوانان

نظر اسلام درباره ي اخلاق جنسي دختران و پسران چیست؟..... 39

پاسخ به يك شبهه (چرا اسلام روابط دختر و پسر را محدود کرده است). 41

چرا مرد مي تواند چهار زن بگیرد ولي براي زن چنین حقي وجود ندارد؟..... 45

چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار مي گیرد؟.... 47

چگونه شیطان بر انسان مسلط مي شود؟..... 49

شیطان چه کساني را مي تواند فریب دهد و گمراه سازد؟..... 54

چگونه مي توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری کرد؟.. 58

بخش چهارم: سیره ي پیامبران الهی و الگوهاي رفتاري براي جوانان

برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟..... 63

نمونه هايي از آداب و رفتار پیامبر اکرم(ص) را ذکر کنید. 72

بخش پنجم: نقش تعالیم اسلام در سازندگي اخلاقي

قرآن چه راه هايي براي خودسازي ارائه مي دهد؟.. 79

روش تعليم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟.. 81

ایمان به قیامت چه اثري در اخلاق و عمل دارد؟.. 86

اگر اسلام دين عدالت است، چرا سادات و اولاد علي(ع) برتري دارند؟.. 89

آیا علل انحراف جوانان تحصیل کرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟ .. 92

چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟ .. 95

آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟ .. 98

راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟ .. 100

ص: 6

بخش ششم: نسبت تمدن ها با اصول اخلاقي

دیدگاه متفکران غربي درباره ي تمدن اسلامي چيست؟ .. 105

آيا تمدن اسلامي در جوامع امروزي قابل اجرا است؟ .. 106

صلاح اخلاقي در ميان مسلمين و فساد اخلاقي در غرب، نتیجه ي چه عواملی است؟ 109

آيا تمدن غرب با اصول اخلاقي سازگار است؟ .. 113

بخش هفتم: تبیین مهم ترین صفات اخلاقي

ارتباط صداقت با ساير فضائل چيست؟ .. 119

آيا حريص بودن، از اوصاف پسندیده است يا خير؟ .. 121

غيرت در دين، ممدوح است يا مذموم؟ .. 123

مهم ترین وصف افراد سعيد و شقي چيست؟ ... 125

منابع ... 130

ص: 7

اخلاق - علی‌رغم اهمیت و گستردگی - دچار مهجوریت زیادی شده است. متأسفانه آن گونه که مباحث و جریان‌های سیاسی در جامعه‌ی ما گسترده‌اند نسبت به حوادث اخلاقی، دغدغه‌ی کم‌تری دیده می‌شود. اخلاق یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگی و جان آدمی است؛ همه‌ی ما آدمیان با این پرسش‌ها مواجهیم که چه کاری را باید انجام دهیم و از چه کاری باید پرهیز نماییم و اصولاً ملاک خوبی و بدی چیست؟ آیا گزاره‌های اخلاقی، ارزش صدق دارند؟ آیا اخلاق با علوم دیگر مرتبط است؟ آیا بایدهای اخلاقی از هست‌های فلسفی و معرفتی استنتاج می‌شود، این پرسش‌ها، محورهایی در علوم اخلاقی پدید آورده است از جمله:

-

توصیف باورهای اخلاقی؛

- گزاره‌های اخلاقی؛

- دفاع فلسفی از گزاره‌های اخلاقی؛

- ارزش صدق و کذب و واقع‌نمایی گزاره‌های اخلاقی؛

- مسائل منطقی اخلاق؛

- ارتباط اخلاق با سایر علوم و معارف.

این محورها باعث شد تا مکاتب متعددی، در اخلاق و فلسفه‌ی اخلاق، پدید آید.

بزرگان ما، در میراث گذشته ی خود به بسیاری از این پرسش ها پرداخته، اخلاق و فرق آن با ادب، هدف اخلاق، نسبی و مطلق بودن صفات اخلاقی، راه های خودسازی، روش تعلیم و تربیت جوانان، چگونگی تسلط شیطان، و... سخن به میان آمده است، مطالب و آموخته هایی است که نویسنده ی محترم از محضر حکیم الهی حضرت آیت الله علامه ی طباطبایی بهره گرفته اند.

این پرسش ها، چالش های جوان معاصر نیز می باشد که مفسر عظیم الشان ما در آثار علمی خود به ویژه تفسیر ارزشمند المیزان به آنها پاسخ داده است؛ جا دارد، جوانان این مرز و بوم با علامه طباطبایی انس گرفته و در مدرسه و مکتب او شاگردی کنند تا هم عظمت این مرد بزرگ را دریابند و هم به رشد علمی و معنوی دست یابند.

چه زیبا در وصف خود سرود:

من به

سرچشمه ی خورشید نه خود بردم راه

ذره ای

بودم و مهر تو مرا بالا برد

همه

یاران به سر راه تو بودیم ولی

غم روی

تو مرا دید و مرا تنها برد

در پایان، از همکاران و همیاران مخلص این مرکز تحقیقاتی که در فراهم آوردن این اثر، تلاش فراوان نمودند، به ویژه آقایان صدرالسادات، داعی نژاد، کریمی و آل غفور و مخصوصاً از مدیر محترم مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه و مرکز مدیریت، جناب حجت الاسلام والمسلمین سید هاشم حسینی بوشهری، کمال تشکر را دارم.

عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی

حوزه ی علمیه

ص: 9

به نظر مي رسد که بحث از اخلاق کاربردي براي نسل نو و قشر جوان جامعه، در دنياي متجدد امروز که ارزش هاي اخلاقي، علناً زير پا گذاشته و بدان بي اعتنايي مي شود، از ضروري ترين مباحث باشد. آشنائي اين نسل با ارزش هاي اخلاقي، خصوصاً مباحثي که جنبه ي عملي و کاربردي در جوامع انساني داشته باشد، در زماني که اصول ثابت و ارزشمند اخلاق مذهبي مسلمانان مورد هجمه ي کساني قرار گرفته که اخلاق آرمانی را مطرح کرده اند - در حالي که خود هيچ اصل ثابت، حتی مبدأ هستي، را معتقد نبوده، به اصالت انسان (اومانيسم) مي انديشند - امري ضروري و لازم مي باشد.

امروزه جوانان مسلمان در جوامع اسلامي به شدت مورد حملات و تهديدات دشمنان قرار گرفته و بنگاه هاي وسيع تبليغاتي غرب در صدد به انحراف کشاندن آنها برآمده اند و همه ي تلاش و کوشش خود را به کار گرفته اند تا از يك جوان مسلمان، فردي بي هويت و پوچ و بي اصالت ساخته، او را در حد جوانان غربي تنزل دهند.

اعتیاد، ابتذال، اختلال رواني و افراط در امور مادي ورفاهي که مورد مسابقه ي جوانان غربي است، امروزه به واسطه ي رسانه ها و مطبوعات در میان جوانان مسلمان شرقي به شدت تبليغ مي گردد؛ بنابراین بر نسل جوان مسلمان، فرض و لازم است که با روي آوردن به دين، بر معرفت و شناخت

خویش افزوده، در مقام عمل، خود را به آداب و رفتار دینی و مذهبی، مزین و آراسته سازد. آنچه که بسیار با اهمیت به نظر می‌رسد و بر فرد فرد جوانان مسلمان، توجه به آن لازم است این است که: در مقام تحقیق مسائل دینی، اعتقادات و اخلاق را از کسانی بگیرند که همه‌ی حیات و عمر خویش را در قلمرو فهم قرآن و روایات مصروف داشته، آثار وجودی شان هدایتگر نسل‌های متمادی شده است. در زمان معاصر، آنان که خوف گمراهی و انحرافات اعتقادی و اخلاقی را دارند، باید بر عالمان وارسته‌ای چون امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی (ره) اقتدا نمایند؛ چون عقیده و عمل آنان که به واسطه‌ی آثارشان بر جای مانده است، راه‌گشای همه‌ی معضلات علمی و عملی می‌باشد. این نه تنها ادعای ماست، بلکه اقرار و اعتراف استوانه‌های علمی است که در باب آثار ایشان بیان داشته‌اند.

استاد شهید مطهری «قده» - با آن همه علوم و معارفی که داشت - در باب تفسیر «المیزان» می‌گوید: «تفسیر المیزان همه‌اش با فکر نوشته نشده، من معتقدم که بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است. کمتر مشکلی از مسائل علمی اسلامی برایم پیش آمده که کلید حل آن را در تفسیر المیزان پیدا نکرده باشم.»⁽¹⁾

و نیز نویسنده‌ی معروف لبنانی، شیخ محمد جواد مغنیه گفته است: «از وقتی که المیزان به دست من رسیده است، کتابخانه‌ی من تعطیل شده و پیوسته در روی میز مطالعه‌ام المیزان است.»⁽²⁾

ص: 11

1- . مجله‌ی رشد، آبان ماه 76.

2- . یادها و یادگارها، علی تاجدینی، ص 6.

در این نوشتار مختصر، سعی شده است که مبانی تفکرات آن عالم فرزانه را تحقیق و برای نسل جوان جامعه که حافظان و نگهبانان خون پاک مقدس ترین جوانان این مرز و بوم می باشند ارائه نماییم، تا شاید از آن فکر الهی و قرآنی، توشه ای عملی و علمی برگیریم.

ص: 12

بخش اول: مباني نظري اخلاق از نگاه علامه (ره)

اشاره

ص: 1

مباني نظري اخلاق از نگاه علامه (ره)

علم اخلاق چیست؟

علم اخلاق (1) چیست؟

اخلاق در لغت، جمع خلق است و خلق، ملکه اي را گویند که مقتضی سهولت صدور فعل، بدون تفکر و تأمل است. (2)

علم اخلاق علمي است که در آن، از تهذیب نفس و چگونگی رابطه ي افراد خانواده با يك ديگر و با جامعه بحث مي شود.

به نظر علامه طباطبائي (ره) علم اخلاق عبارت است از:

فني که درباره ي ملکات انساني بحث مي کند؛ ملکاتي که مربوط به قواي نباتي و حيواني و انساني اوست. و هدف اين بحث اين است که فضاييل را از رذایل جدا سازد؛ يعني اين علم مي خواهد معلوم کند

ص: 3

1-1 Lamorale

2-2. اخلاق ناصري، ص 60؛ اخلاق جلالی، ص 38.

که کدام يك از ملكات نفساني انسان، خوب و نيك و مايه ي كمال و فضيلت اوست و چه ملكاتي، بد و رذيله و مايه ي نقص اوست تا آدمي بعد از شناسايي آنها، خود را با فضاييل آراسته سازد و از رذاييل فاصله گيرد. (1)

پس غايت و هدف علم اخلاق، شناخت فضيلت ها و چگونگي به كارگيري آنها در جهت تزكيه ي نفس و شناخت پليدي ها به منظور پاك كردن نفس از آنهاست؛ به همين جهت، علم اخلاق را علم سلوك يا تهذيب اخلاق يا حكمت عملي ناميده اند. (2)

گفتني است که قيد «ملکه» در تعريف علم اخلاق براي اين است که اوصاف اخلاقي در شخص، دوام و ثبات دارد و چون چنين قوايي در باطن و درون او وجود دارد، ستايش و ثنائي عموم، متوجه او مي شود. پس اگر وصفي از اوصاف حميده يا رذيله، در فرد ملکه نشده و قوام و استقرار نيابد، جزء اخلاق به شمار نمي آيد؛ البته اين غايت علم اخلاق است. هدف و غايت کمالات اخلاقي از نگاه علامه، اکتفا نمودن به فضاييل انساني نيست؛ بلکه مرحله و مرتبه اي بالاتر از آن است و آن، طلب و درخواست رضاي الهي است:

هنگامي که ايمان بنده نسبت به پروردگارش شدت پيدا کرد و خود را به اين فکر مشغول نمود و اسماي حسناي الهي و صفات زيبايي را که منزه از نقص و زشتي است در خود تقويت و مراقبت از نفس را تشديد نمود، خود را به حدي از عبوديت مي رساند که در همه ي

ص: 4

1-3. الميزان، ج 1، ص 368.

2- . دكتور جميل صليبا، واژه نامه ي فلسفه و علوم اجتماعي، ص 20.

حالات، پروردگارش را ناظر اعمال خود می بیند و نسبت به او، حب و علاقه ی شدیدی نشان می دهد و این محبت تشدید می گردد؛ طوری که از همه چیز، قطع علاقه نموده و دوست نمی دارد مگر پروردگارش را و قلبش خضوع نمی کند مگر برای او. چنین عبدی به سادگی نمی لغزد و جز حسن و جمال الهی، چیزی نمی بیند و چیزی را دوست نمی دارد مگر آنچه را که خداوند سبحان دوست دارد. (1)

پس، از منظر علامه (ره)، غایت اخلاق در اسلام، نه تنها کسب و تحصیل فضایل اخلاقی، بلکه طلب رضای الهی در همه ی امور باطنی و ظاهری است؛ یعنی اسلام بر خلاف سایر مکاتب، اخلاق را صرفاً در حسن فعلی محدود و محصور نکرده است؛ بلکه علاوه بر حسن فعلی به حسن فاعلی هم نظر دارد و این دو بدون علم و معرفت حاصل نمی شود.

از نگاه ایشان هر چند که اوصاف اخلاقی متکثر و متعدّدند، اما سرچشمه و منشأ همه ی آن خصایص، قوای سه گانه ای است که محرک نفس انسانی برای کسب علوم عملی است؛ علمی که تمام رفتار و اعمال آدمی به آن علوم برگشت می کند: قوه ی شهویه، غضبیه و عاقله؛ زیرا همه ی افعال آدمی یا از قبیل جلب منفعت است، مثل خوردن و نوشیدن و پوشیدن (قوه ی شهویه) و یا از قبیل دفع ضرر است، مانند دفاع از جان و مال و آبرو (قوه ی غضبیه) و یا برای تصوّر و تصدیق است (قوه ی ناطقه). ذات و جوهر آدمی معجونی از این سه قوه است. اوصاف اخلاقی، زمانی در وجودش نهادینه

ص: 5

می شود که این قوای سه گانه تعدیل گردند؛ یعنی نه به سمت افراط کشیده شوند و نه به سمت تقریب.

علم اخلاق، وسیله ای است برای معرفت و شناخت حدود اعتدال قوای انسانی و چگونگی استقرار آن در باطن و درون آدمی. راه علمی و معرفتی اش، اذعان و ایمان بدان هاست و طریقه ی عملی آن، تکرار آنهاست تا در نفس رسوخ نماید. (1)

فرق ادب و اخلاق چیست؟

با توجه به تعریفی که از علم اخلاق بیان شد، این مطلب بدست می آید که اخلاق و خُلقیات انسانی، جزء ملکات نفسانی به شمار آمده، در نهاد و باطن او جای دارد؛ اما آیا آداب انسانی نیز چنین است؟

علامه طباطبایی (ره) در این زمینه می فرماید:

برخی تصور می کنند که اخلاق و آداب، هیچ گونه تمایزی با هم ندارند؛ در حالی که چنین نیست؛ زیرا اخلاق عبارت است از: ملکات راسخ در روح، و در واقع، وصفی از اوصاف روح می باشد؛ ولی آداب عبارت است از: هیئت های زیبایی که اعمال و رفتار آدمی بدان متّصف می گردد که نحوه ی صدور این اعمال به صفات روحی شخص بستگی دارد و پر واضح است که میان اتّصاف روح به اخلاقیات و اتّصاف عمل به آداب، تفاوت بسیاری وجود دارد» (2)؛ «پس ادب، ظرافت و دقت در عمل را گویند. وقتی انسان متوجه

ص: 6

1- . المیزان، ج 1، ص 368.

2- . المیزان، ج 6، ص 255 به بعد.

حالات خویش باشد و با ظرافت و زیبایی خاصی عمل را انجام دهد، گفته می‌شود که فلانی مؤدب است؛ نظیر ادب نشستن در حال نماز و ادب راه رفتن با طمأنینه و... (1)

عمل وقتی ظریف و جمیل است که دارای دو ویژگی باشد: اول این که مشروع باشد و دوم آن که از روی اختیار و اراده باشد. با فقدان این دو ویژگی، عمل را مؤدبانه نمی‌گویند و اگر اختلافی باشد، در تعیین و تشخیص مصداق است.

ادب انسانی همان هیئت و ترکیب زیبایی اعمال دینی است که تابع مقصود و مطلوب نهایی در حیات و زندگی اوست. پس آداب انسان‌ها در حقیقت آثار و نتایج نفسند و ممکن نیست که فعل کسی با امور درونی و نفسانی او مخالف باشد. گفتار آدمی، خود فعلی از افعال بدنی است. به این ترتیب نمی‌توان سخنی را به زبان آورد و یا فعلی را مرتکب شد که خلاف آن در باطنش رسوخ کرده باشد. بنابراین آداب و رفتار نیک، حاکی از باطن پاک و نیک است و رفتار و اعمال و کلام پلید، ناشی از اخلاق زشت و پلید.

البته برخی فرق دیگری را بیان کرده‌اند و آن این است که اگر واژه‌ی اخلاق در مورد افعال ستودنی به کار رود، بیانگر ادب خواهد بود؛ زیرا ادب فقط درباره‌ی خصلت‌هایی به کار می‌رود که نیکو باشد؛ مثلاً اگر گفته شود ادب قاضی، یعنی کارهای شایسته‌ای که قاضی انجام می‌دهد. این تمایز مورد قبول و پذیرش علامه نمی‌باشد.

ص: 7

اگر ادب را صرفاً به معنای خصایص نیکو بگیریم، در حقیقت معنای آن را محدود ساخته ایم؛ پس بهتر است که ادب را لفظ و واژه‌ی عام بگیریم تا شامل همه‌ی صفات، اعم از نیک و بد بشود. بنابراین بهترین نظر در این زمینه، نظر علامه طباطبایی (ره) است.

هدف اخلاق چیست؟

اخلاق از نظر حکما و فلاسفه به معنای حاکمیت عقل و اراده بر وجود انسان است که تمام میل‌های فردی و اجتماعی را تدبیر نماید. (1)

در پاسخ به این پرسش که هدف اخلاقی چیست، با سه نظریه مواجه می‌شویم: (2)

الف. این که باید باطن و نفس خویش را اصلاح نموده، ملکات نفسانی را تعدیل کرد تا صفات نیک و اوصاف پسندیده، اوصافی که مردم و جامعه آن را می‌ستایند حاصل گردد؛ برای وصول به این مقام، دو مرحله را باید سپری کرد: نخست، تلقین علمی و مرحله‌ی بعدی، تکرار عملی است.

ب. نظریه‌ی دوم، همانند قول اول است؛ ولی در هدف و غایت، با آن تفاوت دارد. از دیدگاه گروه اول، هدف از اصلاح و تهذیب نفس (اخلاقی شدن)، جلب توجه و حمد و ثنای مردم است؛ ولی در نظریه‌ی دوم، هدف را سعادت حقیقی و ایمان واقعی به آیات الهی می‌دانند. این گروه، سعادت را در خوش بین بودن مردم نسبت به کسی نمی‌دانند؛ بلکه سعادت را مرهون

ص: 8

1-1. مرتضی مطهری، فلسفه‌ی اخلاق، ص 53.

2-2. المیزان، ج 1، ص 351 به بعد.

ایمان به خدا می‌دانند. این دو دیدگاه در این نکته اتفاق دارند که هدف نهایی انسان‌ها، برتری و فضیلتشان در مقام عمل است.

ج. نظریه‌ی سوم، در روش، مشابه دو قول مذکور است، ولی در هدف، با آن دو متفاوت است. این گروه معتقدند که: غرض از تهذیب اخلاق، صرفاً رضای الهی است، نه آراستن خویش برای جلب نظر مردم و حمد و ثنای آنان.

علامه طباطبایی در بیان تفاوت و تمایز این سه نظر می‌فرماید:

این سه مسلک به واسطه‌ی غایات و فوایدی که دارند، مختلف می‌شوند. در قول سوم، اعتدال اخلاقی یک معنا دارد و در دو مسلک قبلی، معنای دیگر؛ چون وقتی ایمان بنده زیاد گردد، قلبش مجذوب تعقل و تفکر درباره‌ی پروردگارش می‌گردد و همیشه دوست دارد که به یاد او باشد و اسمای حسنی او را در نظر گرفته، صفات جمیل او را برشمارد. و این مراقبت و به یاد محبوب بودن، رو به ترقی می‌رود تا آن جا که در وقت عبادت، احساس می‌کند او را می‌بیند و این موجب شدت محبت به خدا می‌شود؛ چنین کسی در تمامی حرکات و سکناتش از خدا و فرستاده‌ی خدا پیروی می‌کند. در اثر تداوم این حالت، پیوند و اتصال به محبوب، در او چنان می‌شود که هیچ کسی را جز پروردگارش دوست نمی‌دارد و دلش جز برای او خاضع و خاشع نمی‌شود. این جا است که به کلی نحوه‌ی ادراک و طرز تفکر او و نیز برخورد و رفتارش عوض می‌شود؛ یعنی هیچ چیزی را نمی‌بیند، مگر آن که خدای سبحان را قبل از آن و با آن می‌بیند؛ بنابراین طرز فکر و رفتار غیر از دیگران است، همه‌ی برخوردهای او برای خداست، اهداف او با اهداف دیگران متفاوت است؛ چون او تا به حال همانند دیگران، هرچه می‌کرد به منظور کمال خود می‌کرد؛

ولي حالا هر كاري مي كند بدان جهت است كه محبوبش دوست مي دارد. پس آنچه كه در نظر ديگران فضيلت شمرده شده، شايد در اين نظر رذيلت شمرده شود و بالعكس. (1)

بنابراين، تمايز اقوال سه گانه در اين است كه طبق نظريه ي اول، متّصف شدن به اوصاف اخلاقي، صرفاً براي جلب توجه ديگران و وصل به مقامي است كه مردم آن را بستايند؛ ولي در نظريه ي دوم، هدف متّصف شدن به صفات اخلاقي، حمد و ثنای ديگران نيست؛ بلكه به خاطر ايمان به تعاليم و دستورهائي الهي است و اگر اين روحيه ي تعبدپذيري نبود، به آداب و اخلاق ديني در زندگي خود چندان توجه نداشت و تفاوت اين قول با قول سوم كه مرحله ي كامل تري از آن مي باشد، در اين است كه مطابق نظريه ي سوم، فرد صرفاً رضاي الهي را در نظر دارد؛ يعني در اثر تقويت ايمان به مرحله اي از كمال دست مي يابد كه خدا را در همه ي حرركات و سكنات شاهد و ناظر مي بيند كه اين عالي ترين مرحله ي كمال انسان در مقام عمل و نظر است.

نظراتي كه بيان شد، مسلك هاي سه گانه اي بود كه فلاسفه در باب هدف اخلاق تبين کرده اند؛ البته قول ديگري هم وجود دارد كه مربوط به نسيبت اخلاق است كه در بخش هاي بعدي بدان خواهيم پرداخت.

ص: 10

چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟

آیا صفات اخلاقی با کسب معرفت و تحصیل علم، ارتباط و پیوندی دارند یا خیر؟ آیا می توان گفت که انسان های عالم و اندیشمند، دارای محاسن و نیکی های اخلاقی هستند و همه ی انحرافات اخلاقی از جانب جاهلان و افراد عوام صورت می گیرد؟ آیا این یک اصل و قاعده ی پذیرفته شده ای است که بر اساس آن، زشتی های اخلاقی و نابه هنجاری های اجتماعی را به غیر عالمان و همه ی خوبی ها و رفتارهای مناسب و آثار و نتایج مطلوب آن را به قشر آگاه و عالمان جامعه اسناد دهیم؟ آیا علم و اخلاق هماهنگ هستند، یا این که دو مقوله ی جدای از یک دیگرند و هیچ گونه ارتباطی میانشان متصور نیست؟

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید این ابهام را رفع نمود که مراد از علم در این جا چه نوع علمی است. اگر مقصود از علم در پرسش فوق، مطلق علم باشد، پاسخ منفی است؛ یعنی چنین نیست که اگر کسی علوم را فرا گرفت و در فنّ خاصی متخصص گردید، فرد با اخلاقی می شود؛ به عنوان مثال، اگر در رشته ی پزشکی یا مهندسی، یک پزشک یا مهندس ماهری شد، پس فرد با اخلاقی است. بنابراین اگر علم به معنای عام و کلی باشد که شامل همه ی علوم گردد، پاسخ این است که اخلاق با بسیاری از

این علوم هیچ گونه ارتباط و پیوندی ندارد؛ ولی اگر مراد از علم، معارف حقیقی و علوم نافع(1) باشد، باید گفت که میانشان پیوند عمیق وجود دارد. علمی که در انسان، تفکر صحیح را به وجود آورد و فکر درست به او اعطا نماید، قطعاً در تمام ابعاد زندگی او اثر خواهد گذاشت. این که این معارف و تفکرات صحیح کدام است، در قرآن به طور صریح بیان نشده است. علامه طباطبایی(ره) می فرماید:

زندگی انسان يك زندگی و حیات فکری است و تفکر آدمی هر چه قدر صحیح تر باشد، حیات انسانی پایدار تر است، پس حیات ارزشمند، بر پایه ی فکر و معرفت ارزشمند استوار است؛ چنان که این نکته را خداوند در آیاتی از قرآن بیان فرموده است. هر چند که این فکر صحیح در قرآن معین نشده است ولیکن اگر انسان به فطرت خویش مراجعه نماید آن را خواهد یافت.(2)

اگر معرفت صحیح و فکر درست، موجب قوام و پایداری زندگی انسانی شود و او را به سوی کمال و سعادت رهنمون سازد، بدون تردید، باید در بُعد اخلاقی نیز تأثیرگذار باشد؛ چون شخصی که از حیث رفتاری، مؤدب به آداب دینی نگردد، دست یابی به حیات انسانی و وصول به کمالات معنوی، برای او مقدور نخواهد بود.

ص: 12

1-1. در این که علم با چه ملاک و معیاری به نافع و غیر نافع تقسیم می شود و چه علمی را نافع و کدام علم را غیر نافع یا ضار می نامند، اقوال مختلف است. برخی گفته اند که علوم دینی، نافع و علوم غیر دینی، غیر نافع اند و گروهی گفته اند ملاک نافع و ضار این است که علم نافع علمی را گویند که در نفس آدمی تقوا و تواضع را زیاد نماید و هر علمی که مایه ی غرور و خودخواهی گردد، غیر نافع است. (مصباح الهدایه، ص 76) بعضی دیگر معتقدند که مطلقاً علوم نه نافعند و نه مضر. علم فی حد نفسه متصف به هیچ وصفی نیست بلکه این عالم است که موجب اتصاف به آن می گردد. اگر علم را در جهت مثبت به کار گیرد نافع و سودمند خواهد بود و اگر در جهت منفی از آن استفاده نماید، هر چند علم الهی هم باشد مضر خواهد بود.

2- . المیزان، ج 5، ص 259 - 260.

پس هرگز نمی توان پیوند تحصیل تفکر درست را با آراسته شدن به آداب و اخلاق دینی نادیده گرفت.

صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبیّت اخلاق به چه معنا است؟

وقتی سخن از اخلاق و صفات و خصوصیات اخلاقی به میان می آید، آن را به جهات مختلف، قابل تقسیم می دانند؛ به عنوان مثال، گاهی گفته می شود اخلاق بر دو قسم است: اخلاق زشت و اخلاق زیبا؛ اخلاق پویا و اخلاق ایستا؛ اخلاق انسانی و اخلاق حیوانی؛ اخلاق ذاتی و عرضی؛ قطعی و موقت و ... یکی دیگر از تقسیمات اخلاق، تقسیم آن به مطلق و نسبی است. قبل از پاسخ به این پرسش، لازم است که توضیح مختصری از این دو معنا ارائه نمایم تا در مقام پاسخ، هیچ گونه ابهامی باقی نماند.

اخلاق مطلق: منظور از اخلاق مطلق، مجموعه ی رفتارهای ثابتی است که برای همه ی زمان ها و مکان ها مناسب به شمار می آیند و با مکان و زمان خاص، تغییر و تحوّل در اصول و قواعد آن ایجاد نمی شود.

اخلاق نسبی: مجموعه ای از قواعد رفتاری است که در یک زمان معین، برای جامعه ی معینی به رسمیت شناخته شده اند؛ مانند اخلاق اعراب، اخلاق ایرانیان، اخلاق رومیان.

اخلاق به این معنا با شرایط خاص و در مکان های خاص، دستخوش تغییر و تحول می گردد. (1) نسبیّت اخلاق به این معناست که تمام صفات

ص: 13

1-1. دکتر جمیل صلیبا، واژه نامه ی فلسفه و علوم اجتماعی، ص 20.

اخلاقي در همين معنا محدود و محصور گردد؛ يعني تمام اصول اخلاقي و قواعد رفتاري انسان ها متغير و غير ثابتند و در بعد اخلاقي، اصول ثابتي وجود ندارد و تقسيم اخلاق به مطلق و نسبي براي آنان كه قائل به نسبیت اخلاقند، تقسيم پذيرفته شده اي نيست.

بنابراين، نسبیت اخلاق به اين معناست كه هيچ معيار ثابتي براي خوب و بد اخلاقي وجود ندارد. ممكن است يك چيز در يك زمان و تحت يك شرايط خاص، از نظر اخلاقي خوب باشد و همان چيز در زمان و شرايط ديگر، ضد اخلاقي به حساب آيد. براي فن اخلاق هيچ اصل ثابتي نيست؛ چون اخلاق هم از نظر اصول و هم از نظر فروع، در اجتماعات و تمدن هاي مختلف، اختلاف مي پذيرد و چنين نيست كه هر چه در يك جا خوب است، همه جا خوب و فضيلت باشد. پس در جوامع بشري، نه حسن مطلق داريم و نه قبح مطلق، بلكه اين دو هميشه نسبي اند و وقتي حسن و قبح نسبي باشد، قهراً فضائل و رذائل اخلاقي نيز محكوم به دگرگوني است.

و اما آيا واقعاً صفات اخلاقي نسبي اند و يا اين كه در اخلاق، قواعد و اصول ثابتي هم وجود دارد؟ بيش تر انديشمندان اسلامي كه در اين باب سخن گفته اند، منشأ اين تفكر را از متفكران غرب و يا مكاتب سوسياليستي دانسته اند كه با اصول اوليه ي اديان الهي در تضاد است. استاد شهيد مطهري (ره) در پاسخ به اين پرسش مي فرمايند:

اصول اوليه ي اخلاق، معيارهاي اوليه ي انسانيت، مطلق است، و به هيچ وجه نسبي نيست، ولي معيارهاي ثانوي، نسبي است. در سيره ي رسول اكرم (ص) يك سلسله اصول را مي بينيم كه اين اصول باطل است؛ پيامبر (ص) در سيره ي خود هرگز از اين روش ها

در هیچ شرایطی استفاده نکرده است، هم چنان که ائمه(ع) نیز از این اصول و معیارها استفاده نکرده اند. این ها از نظر اسلام در همه ی شرایط و مکان ها و زمان ها بد است. (1)

نباید فراموش کرد که اصول اخلاقی؛ مثل خویشتن داری، قدرت، اراده و شجاعت، با آداب و سنن ملی و محلی فرق دارد. طرز زندگی کردن و آداب و سنن غذا خوردن و لباس پوشیدن، همه، امور نسبی اند که در محیط های مختلف فرق دارند. این ها با اخلاق ارتباط ندارند؛ ولی شجاعت و بخشندگی، واقعیتی است که در ده هزار سال قبل ممدوح و نیکو بوده و هم اکنون نیز اصالت و واقعیت خود را حفظ کرده است، در هیچ جای دنیا سخاوت و شجاعت، زشت تلقی نشده است. اگر اینها ارزش خود را از دست دهند، معلوم می شود که فطرت انسانی، محکوم جنبه های حیوانی گشته است. (2)

علاّمه طباطبایی (ره) در ردّ نظریه ی نسبیّت اخلاق می فرماید:

این نظریه آن طور که برخی فکر می کنند نظریه ی جدیدی نیست؛ برای این که کلبی ها که طایفه ای از یونانیان قدیم بودند همین مسلک را داشتند و نیز مزدکی ها (3) بر همین مرام عمل می کردند و نیز در برخی از قبایل وحشی افریقا و مناطق دیگر سابقه دارد. و به هر حال مسلکی فاسد است و دلیلی که بر آن اقامه شده از بیخ و بن فاسد است. وقتی مبنا فاسد شد، بنا هم فاسد می شود. (4)

ص: 15

1-1. مجموعه ی آثار، ج 16، ص 77.

2- . مجید رشیدپور، مبانی اخلاق اسلامی، ص 57 - 61.

3- . پیروان مردی به نام مزدک که در ایران قدیم زمان کسرا می زیست.

4- . المیزان، ج 1، ص 373.

علامه(ره) ضمن جدی دانستن اشکال مزبور و شاید به دلیل گسترش این تفکر در میان برخی از روشن فکران دینی تلاش کرده اند با دقت بسیار به پاسخ آن پردازند.

پاسخی که ایشان فرمودند بسیار مفصل است که خلاصه ی آن با مقدماتی که بیان کرده اند چنین است:

1. هر يك از موجودات و افراد انساني داراي شخصيت خاص خودند، و وجود خارجي هر كس عين شخصيت اوست.

2. موجود خارجي هر چند تحت قانون تحول و حرکت عمومي قرار دارد؛ اما امتداد وجودي او محفوظ است، در عين اين كه تحول را پذيراست، ولي قطعات وجودش به هم مربوط است؛ در غير اين صورت لازم بود كه دو موجود باشد. پس حرکت، امري واحد است كه وقتي با حدودش مقایسه مي شود متكثر و متعدد مي گردد.

3. انسان موجودي است طبيعي و داراي افراد و احكام خاص. آنچه خلق مي شود فرد و شخص انسان است نه كلي انسان. و اين افراد انساني، وجودي ناقص دارند كه نیازمند استكمالند. و استكمال آنان در زندگي اجتماعي است. پس اجتماع در حرکت است، اما با تك تك انسان ها؛ چون اجتماع از احكام طبيعت انساني است، مطلق اجتماع نیز از احكام نوع مطلق انساني است.

4. انسان در بقاي خویش محتاج کمالاتي است و خلقتش نیز مجهز به جهازي است كه با آن مي تواند آنها را كسب نمايد؛ مثل دستگاه گوارش.

با حفظ اين چهار مقدمه مي گوييم كه: انسان داراي چهار ملكه از فضاييل نفساني است (عفت، شجاعت، حكمت و عدالت) كه همه حسنه و نيكو

است؛ چون با غرض و هدف خلقت انسان که سعادت و کمال باشد سازگار و هماهنگ است. وقتی انسان نسبت به طبیعت خود چنین وضعی دارد، در ظرف اجتماع نیز چنین است؛ یعنی چنین نیست که ظرف اجتماع، صفات درونی او را از بین ببرد. چگونه این امر ممکن است، در حالی که خود اجتماع را همین طبیعت درست کرده است.

همه ی این صفات چهارگانه که برای افراد بیان شد فضیلت، و مقابل آنها رذیلت است و این، در اجتماع خاص انسانی حکم فرما است، پس با این بیان روشن می گردد که در اجتماع انسانی، حسن و قبحی وجود دارد و هرگز اجتماعی پیدا نمی شود که خوب و بد در آن نباشد، و اصول اخلاقی انسان که چهار فضیلتند برای ابد، خوب و صفات مقابل آنها برای ابد، رذیله و بد هستند، و وقتی در اصول اخلاقی، قضیه از این قرار بود، فروع نیز به این اصول برمی گردند.

پس بیانات مادیین و دیگران در فن اخلاق ساقط و بی اعتبار است. و این که گفته اند نیکو نسبتاً نیکو است و زشت نسبتاً زشت است و حسن و قبح ها بر حسب اختلاف منطقه ها مختلف و متعدد می شود، مغالطه ای است میان اطلاق مفهومی به معنای کلیت و اطلاق وجودی به معنای استمرار وجود. (1)

خلاصه این که انسان ها دارای فطرتی واحدند؛ بنابراین تأثیر عمل کردها بر روی انسان هایی که دارای فطرتی واحدند، نمی تواند متعدد و مختلف باشد؛ بلکه باید یکسان باشد. پس اگر امری فضیلت است برای همه ی

ص: 17

انسان ها فضيلت محسوب مي شود و اگر رذيلت است براي همه ي آنها رذيلت مي باشد.

اگر سؤال شود كه فطرت در شرايط مختلف، عكس العمل هاي متفاوتي از خود نشان مي دهد، در پاسخ خواهيم گفت كه هرگز فطرت انساني دستخوش تغيير و تحول نخواهد شد و آثار متفاوت، از تعليمات غلط و ناصحيح ناشي مي شود، نه از تغيير و دگرگوني فطرت.

انسان براساس فطرت، مسير مشخصي را طي مي كند مگر اين كه عوامل خارجي و قشري، او را از راهش منحرف كرده باشد. (1)

ص: 18

1- . مجموعه آثار، ج 3، ص 475.

انسان برای هدف عالی و غرض متعالی و جهت وصول به مقام خلیفه‌الله خلق شده است؛ بنابراین تردیدی نیست که آداب و رفتار انسانی باید در راستای همین مطلوب ترسیم شده باشد؛ پس میان هدف خلقت و ادب انسانی انسجام و اتحاد است و اعمال و رفتار فردی و اجتماعی نمی‌تواند گویای حقیقتی باشد که برخلاف اقتضای آفرینش او تمام گردد و قطعاً چنین رفتاری به معنای ادب نخواهد بود.

عمل مؤدبانه باید در مسیر هدف حیات انسان باشد و هیچ هدفی برای حیات و زندگی انسان لحاظ نشده است مگر توحید خداوند سبحان در مقام اعتقاد و عمل؛ پس هر عمل مؤدبانه، باید در مسیر توحید خدای سبحان باشد. بیان علامه طباطبایی (ره) در این زمینه چنین است:

ادب الهی که خداوند سبحان، انبیا و اولیای خویش را به آن مؤدب نموده، همان هیئت زیبایی اعمال دینی است که از غرض و غایت دین حکایت می‌کند و آن غرض همان عبودیت و بندگی است؛ البته این عبودیت در ادیان حق از حیث مراتب کمال فرق می‌کند و چون هدف اسلام، سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسان است، از این جهت سر تا پای زندگی را دارای ادب نموده است و برای هر عملی از اعمال زندگی، هیئت زیبایی را ترسیم نموده که از غایت حیات حکایت می‌کند؛ ابتدا اعتقاد او را در این زمینه تقویت نموده، سپس مجاری زندگی او را در مسیر عبودیت قرار داده است. پس

پس مراد از تأدیب الهی، تشویق انسان‌ها در توجه به خواسته‌های باطنی و امیال درونی و امور فطری و هماهنگی رفتار با اعتقادات درونی و در یک کلمه تعدیل شخصیت انسانی است، که اگر شخصیت او تعدیل گردد اعمالش همراه و همگام با اعتقادش در صراط مستقیم حق قرار گرفته و با متصف شدن به آداب الهی و دینی، در مسیر اعتلای انسانی گام برمی‌دارد. و ممکن نیست که کسی بدون رعایت آداب دینی و مؤدب شدن به آداب الهی، به اهداف انسانی که همان کمال و سعادت دو سرا و مقام قرب الی‌الله می‌باشد دست یابد. و هر آن کس که داعیه‌ی چنین مقامی را داشته باشد، ولی در عمل خلاف آداب دینی رفتار نماید، در ادعای خود کاذب است و حتی در برخی روایات آمده است که چنین فردی منافق است. پس ادب دینی و الهی، همان حرکات و سکنات انسانی است که در راستای هدف خلقت او باشد؛ یعنی رفتاری که با منطقی و عقل نوع انسانی هماهنگی و سازگاری داشته باشد و چنین اعمالی موجب قرب و نزدیکی به خداوند می‌گردد؛ بنابراین شرط قرب الهی، انجام فرایض دینی است و عمل به تعالیم اسلامی، بارزترین مصداق تأدیب الهی و ادب دینی است. پس کسی که مقید به واجبات و ترک محرمات نباشد مؤدب نیست و آن کس که مؤدب نباشد هرگز مقرب نخواهد بود.

سخنان مؤدبانه چیست و ملاک تشخیص آن کدام است؟

همان گونه که قبلاً اشاره شد، ادب به معنای ظرافت و دقت در عمل و آداب دینی، همان هیئت های زیبایی اعمال دینی را گویند؛ اما در این قسمت از بحث می خواهیم بدانیم که سخن مؤدبانه چیست و چه نوع بیانات و سخنانی را سخنان مؤدبانه گویند و نیز معیار و ملاک تشخیص آن کدام است؟

آنچه از متون دینی در زمینه ی سخنان مؤدبانه می توان فهمید، این است که کلام و بیان مؤدبانه دارای ویژگی های خاص است؛ اگر سخنی با این اوصاف همراه باشد مؤدبانه خواهد بود و در غیر این صورت نمی توان گفت که آن سخن مؤدبانه بوده و یا دارای صفت ادب است.

برخی از این اوصاف و ویژگی ها عبارتند از:

الف - همراه بودن با صدق و صراحت قول؛

ب - دفاع از حق و حقیقت و پرهیز کامل از باطل؛

ج - حفظ شخصیت افراد و احترام مخاطب در شؤون و امور فردی و اجتماعی؛

د - عدم تبعیض میان فقرا و اغنیا و دوری از هرگونه مبالغه و زیاده روی در مقام سخن گفتن با صاحبان مال و مکنّت و نیز تحقیر فقرا و ضعفا، اعم از مستضعفین فرهنگی و اقتصادی؛

ه - کوتاه و مختصر بودن و خالی بودن از زواید و کافی و وافی بودن به مقصود؛

و - خالی بودن از هرگونه طعنه و نیش زبان و یا اهانت به دیگران؛

ز - امید به وصول ثواب و نتیجه ی اخروی؛

ص: 21

ح - هماهنگ بودن کلام با عمل و حتی افزونی عمل بر سخن تا جنبه ی اثر بخشی آن آشکار گردد.

خصوصیات مزبور، عمده ترین ویژگی هایی هستند که یک گوینده در حال سخن گفتن باید آنها را لحاظ نماید. و ملاک امتیاز سخنان مؤدبانه از غیر آن در توجه داشتن گوینده به همین نکات ظریف است و این امتیاز حاصل نمی شود، مگر این که گفتار، مبتنی بر تعقل و اندیشه باشد. درباره ی کلام و سخن مؤدبانه، جامع ترین و کامل ترین پیام، حدیثی است که در وصف پیامبر اکرم(ص) آمده است:

گفتارش از همه فصیح تر و شیرین تر بود. کلمات او کوتاه و جامع و خالی از زواید و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود که گویی اجزای آن، تابع یک دیگرند. وقتی سخن می گفت بین جملات را فاصله می داد تا اگر کسی بخواهد سخنانش را حفظ کند فرصت داشته باشد. جوهره ی صدایش بلند و از تمام مردم خوش نغمه تر بود... از مرء و مجادله، پرحرفی، سخنان بدون فایده، مداحی بی مورد و قطع کلام دیگران پرهیز می نمود.(1)

البته لازمه ی رسیدن به این مقام آن است که انسان در خوراك خویش، دقت و ظرافت بسیاری داشته باشد؛ چنانچه آن عارف وارسته گفته است:

یکی از اهم مراقبات این است که انسان واردات و صادرات دهانش را مواظب باشد. آن لقمه نانی را که به دهان می گذارد اگر از روی

ص: 22

حساب نباشد هرزه خوار مي شود و انسان هرزه خوار، هرزه گو مي گردد، آن دهاني که وارداتش آلوده است، صادراتش هم آلوده است. (1)

ص: 23

1- . علامه حسن زاده آملی، مجموعه مقالات، ص 37.

بخش دوم: اخلاق فردي جوانان

اشاره

ص: 24

جوان چگونه مي تواند اخلاق خود را اصلاح کند؟

يکي از پرسش هاي مهم در زمينه ي اخلاق که براي بيش تر جوانان مطرح است، اين است که چگونه مي توان از رذائل اخلاقي فاصله گرفت و به فضاي اخلاقي نزديک شد؟ چگونه مي توان خود را از اخلاق رذيله دور کرد و به صفات حميده آراسته نمود؟

اصلاح اخلاق هر چند براي قشر جوان، امري دشوار مي نمايد، ولي با بروز و ظهور برخي حوادث تلخ و مصايب زندگي، از مهم ترين دغدغه هاي ذهني آنان است؛ چرا که جوان، طالب کمال و سعادت خویش است و نيک مي داند که با فساد اخلاقي و رفتار ناشايست، به اين مطلوب نخواهد رسيد و اگر با تبعيت و پيروي از هواي نفس، به ناهنجاري هاي اخلاقي دست مي زند، يا به خاطر جهالت و غفلت است و يا به جهت ضعف اراده؛ اما به

هر حال این پرسش در ذهن او مطرح است و در باطن و درون خود، خواهان اصلاح رفتار و اخلاق خویش است.

راه حلی که بزرگان دین در این مقام ارائه داده اند، می تواند عامل مؤثری برای اصلاح و بازسازی اخلاق به حساب آید. علامه طباطبایی (ره) می فرمایند:

اصلاح اخلاق و هوای نفس و تحصیل ملکات فاضله، تنها و تنها یک راه دارد، آن هم عبارت است از: تکرار عمل صالح و مداومت بر آن؛ البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آن قدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه ی دل نقش بندد و زوال نپذیرد. این تکرار عمل از دو طریق دست می دهد.

1. لحاظ کردن فواید دنیایی، فضایل و فواید علوم و آرایه که مردم آن را می ستایند؛ مثلاً می گویند: عفت نفس و قناعت (کنترل شهوات نفسانی و اکتفا به آنچه خود دارد) دو وصف پسندیده است؛ چون فواید خوبی دارد، آدمی را در دنیا عزت می دهد و در چشم همگان، بزرگ جلوه نموده و نزد عموم محترم می سازد. این طریقه همان طریقه ای است که علم اخلاق قدیم، یعنی اخلاق یونان بر آن اساس، بنا شده و قرآن، اخلاق را از این طریق استعمال نکرده و زیربنای آن را مدح و ذم مردم قرار نداده و ملاک را مدح و ذم اجتماعی نمی داند.

2. اصلاح اخلاق بدین صورت است که آدمی فواید آخرتی را در نظر بگیرد و این طریقه، روش قرآن است که ذکرش در قرآن مکرر آمده است؛ به عنوان نمونه، می توان به آیه 10 سوره ی زمر، آیه ی 22

سوره ي ابراهيم، آيه ي 257 سوره ي بقره و آيه ي 22 سوره ي حديد اشاره كرد. (1)

از مفاد آیات مزبور چنین برمی آید که انسان نتایج و آثار اعمال و ملکات روحی خود را به صورت مجسم، فردای قیامت خواهد دید؛ یعنی همین ملکات درونی و اعمال ظاهری، تجسم عینی و خارجی پیدا می کند و او را منتعم یا معذب خواهد کرد؛ به عنوان مثال آیه ی 10 سوره ی زمر می فرماید:

ای پیامبر، بگو ای بندگانی که به خدا ایمان آورده اید، خدا ترس و پرهیزکار باشید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کنند، خوبی هست و زمین خدا بسیار پهناور است؛ همانا صابران به حد کامل و بدون حساب پاداش داده خواهند شد.

و یا در آیه ی 22 سوره ی ابراهیم آمده است:

و چون حکم به پایان رسد، در آن حال شیطان گوید: خدا شما را به حق و راستی وعده داد و من شما را وعده دادم؛ پس خلف وعده کردم و برای من علیه شما هیچ حجت و دلیلی نبود؛ مگر این که شما را به باطل دعوت کردم و شما مرا اجابت کردید، پس امروز شما ابلهان که سخن بی دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید؛ بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید که امروز نه شما فریادرس من توانید بود و نه من فریادرس شما. من به شرکی که شما به اغوای من آوردید، معتقد نیستم. آری در این روز، ستم کاران عالم را عذاب دردناک خواهد بود.

فردی که می خواهد در مقام اصلاح آداب و رفتار خویش برآید، توجه به آثار و نتایج اخروی می تواند تأثیر به سزایی در او داشته باشد؛ چون وقتی که

ص: 28

خداوند اخلاق زشت را مذمت می کند و دارندگان چنین اخلاقی را تهدید به آتش دوزخ می نماید، قطعاً هر عاقلی عزم بر ترک و دوری آن را اختیار می کند و یا وقتی که ذات حق، اخلاق پسندیده و نیکو را می ستاید، شخص بر انجام آن تحریص و تشویق می شود؛ البته این شیوه اختصاص به مکتب انسان ساز اسلام ندارد؛ بلکه در سایر ادیان الهی و کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل، بدان تأکید شده است.

چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟

بسیاری از آداب و رفتاری که از ما صادر می شود، ناشی از خُلقیاتی است که در باطن ما وجود دارد. در واقع خُلقیات باطنی موجب بروز و ظهور آن آداب است. به تعبیر زیبای عرفا، صادرات انسان، هماهنگ با واردات او است و هر آنچه را در باطن خویش وارد کرده و جزء ملکات نفسانی او شده است، غالباً از او ظاهر می شود.

پرسشی که در این بین مطرح است، این است که چه باید کرد تا این صفات اخلاقی در ما دوام و قوام یابد و از حالت مقطعی و گذرا بیرون آید؟

پیشنهاد علمای علم اخلاق این است که باید خُلقیات، در نفس انسانی به صورت ملکه درآید و از حالت حال بودن خارج گردد؛ یعنی آن قدر باید به رفتارهای پسندیده و اوصاف کمالیه توجه داشت تا آن رفتارها و اوصاف، جزء جان و نفس انسان گردد و این مقام به دست نمی آید، مگر با تکرار عمل. با تکرار عمل می توان اخلاق پسندیده را در شخصیت خویش متجلی

ساخت و آن را جزئی از صفات ذات خود قرار دارد؛ چنان که علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید:

طریقه‌ی آن این است که آن قدر آن عمل را تکرار کنی تا در نفس تو رسوخ یابد و چون نقشی که در سنگ می‌کنند ثابت گردد و راه علمی اش این است که به خوبی‌های آن اذعان و ایمان پیدا کنی و این طرز فکر را در خود تکرار کنی؛ یعنی راهش، تلقین علمی و عملی است. (1)

علمای علم اخلاق، رعایت سه اصل کلی را در این زمینه توصیه می‌نمایند و هرگاه کسی بخواهد متخلّق به اخلاق الهی گردد و آن را در خویش خویشتن دوام و قوام بخشد، لازمه اش مراعات این سه اصل است: (2)

1. مشارطه: در هنگام صبح، وقت برخاستن از خواب و شروع به کار، با نفس خویش شرط کند که از حدود و احکام الهی تخلف نکند و گناه و معصیتی را مرتکب نشود و در حد توان خود خدمت به خلق نماید.

2. مراقبه: یعنی از شرطی که در ابتدای صبح با نفس خود بسته، محافظت و مراقبت نماید. او باید در طول روز با همان شرط ابتدایی زندگی کند؛ چون هر عقل سلیمی حکم می‌کند که تخلف از شرط حرام است، پس همواره باید کشیک نفس بکشد و مراقب باشد که از مسیر حق منحرف نشود.

ص: 30

1-1. المیزان، ج 1، ص 369.

2-2. رك: حسینی تهرانی، رساله‌ی لب اللباب، ص 31؛ و میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله‌ی لقاء الله، ص 65 به بعد.

3. محاسبه: در وقت خواب باید آنچه را که در روز انجام داده، محاسبه ی کامل نماید و اگر خیانتی از نفس او سرزده، فوراً توبه نمود، و نفس را تأدیب نماید که اصطلاحاً به این اصل، معاقبه و معاتبه هم گفته می شود؛ یعنی تعقیب نمودن و مورد عتاب قرار دادن نفس؛ و اگر خطایی از او سر نزده است خدای تعالی را شکر کند و مواظب باشد و توجه و عنایت داشته باشد که شاید در این خواب به او موهبت و عنایتی از جانب حق بشود؛ چون برای بسیاری از انبیا و اولیا، اولین بار در عالم خواب مکاشفاتی دست داده است.

آنان که متخلق شده، و این مسیر را طی کرده اند و به کمالاتی دست یافته اند، بر این اصول تأکید بسیار دارند و عرفا هم گفته اند که مواظب اعمال روزانه تان باشید تا شب چیزی نصیب شما شود. پیامبر (ص) خطاب به اصحابش فرمود:

آیا همان طور که حیوانات خود را در شب علوفه می دهید و آنها را در جایی می بندید که خوردند و سپس شبی را به روز آوردند و شبی حیوانی داشته اند، شما هم آنچنان شب را به روز آورده اید؟ یا شبی انسانی داشته اید که شکارهایی کرده اید و مبشراتی دارید؟ خداوند فرمود: وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً. (1)

و نیز در دقت و توجه به اعمال و رفتار و نیات باطنی فرمود:

ص: 31

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُزْنُوهُا؛ قبل از این که به حساب اعمال شما برسند و آن را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند، خود به آن پردازید. (1)

و یا امام کاظم (ع) فرمودند:

لَيْسَ مِثْلًا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنِ عَمَلَ سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهَا وَ تَابَ إِلَيْهِ؛ از ما (اهل بیت) نیست کسی که هر روز از خویشتن حساب پس نگیرد، پس اگر عملش نیک و پسندیده بود، از خداوند متعال بخواهد که آن را زیاد نماید و اگر عمل زشت انجام داد، از خداوند طلب استغفار نموده، توبه کند. (2)

باشد که بتوانیم با توجه به نیت و اعمال فردی و اجتماعی به کمالات انسانی دست یابیم.

شرایط پذیرش توبه چیست؟

بسیاری از نوجوانان، بر اثر ارتکاب گناه یا جرمی، به نفس خویش تلقین می نمایند که خداوند با دیده ی غضب آلود به آنها نگاه می کند و هیچ اعتباری در درگاه او ندارند و با نا امیدی و یأس کامل و اضطراب، نه تنها کار خیری انجام نمی دهند، بلکه به گناه و جرم خود ادامه می دهند؛ اما باید گفت که این حالت یأس از رحمت حق نیز خود گناهی جداگانه به حساب

ص: 32

1-2. بحار الانوار، ج 15، ص 40؛ امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 34.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 453.

می آید؛ چون او می تواند و قادر است با قدرت و نیروی جوانی تصمیم بگیرد که بر تمام اعمال و کارهای گذشته ی خویش پوشش گذارد و به درگاه خدا روی آورد؛ یعنی با همان قدرتی که مرتکب جرم و گناه می شد، مرتکب عمل خیر گردد و بهترین عمل خیر برای او روی آوردن به درگاه الهی است. هر چند که اعمال زشت آدمی و رفتار ضد اخلاقی و انسانی، معصیتی بزرگ به شمار می آید، ولی ناامیدی از بخشش و عفو و رحمت الهی، گناهی بسیار بزرگ تر از گناهی است که انجام داده است؛ چون هیچ کس جز کفار از رحمت الهی مأیوس و نا امید نیستند.

پس امید به رحمت الهی، خود بزرگ ترین توفیق الهی است؛ البته امیدی که همراه با عمل باشد و همین امیدواری به رحمت حق، بزرگ ترین انگیزه برای بازگشت به سوی خداست و نوعی توجه و عنایت الهی به اوست؛ چون

توبه بذر حسنه است و حسنه نیازمند به نیرو است و نیروی انجام حسنه از خداست. اوست که توفیق می دهد؛ یعنی اسباب فراهم می نماید تا بنده موفق به توبه شود، و بتواند از لجنزار گناه بیرون آید و به سوی پروردگارش برگردد. (1)

اما این که چگونه بفهمد توبه ی او پذیرفته شده یا نه، باید به این نکته ی مهم توجه داشته باشد که خداوند رحمان، تنها هنگامی توبه ی گناه کار را می پذیرد که معصیت او ناشی از استکبار و یا نوعی تمسخر نسبت به خدا

ص: 33

نباشد؛ (1) یعنی با عناد و لجاجت گناه نکرده باشد؛ بلکه از روی جهالت و نادانی مرتکب معصیت شده باشد و هنگامی که توبه می کند، بدین صورت نباشد که بلا فاصله مرتکب گناه گردد.

يك جوان مسلمان باید بداند که توبه از مختصات دین اسلام است؛ چون در شریعت مسیح و یهود، اگر چه بحث توبه آمده، اما حقیقت توبه که در دین اسلام آمده، با آنچه در سایر ادیان الهی آمده، متفاوت است.

و نیز باید بداند که اگر توبه صرفاً در حد گفتار و زبان خلاصه نشود و با عمل همراه باشد، قطعاً پذیرفته است. و هم چنین به این نکته باید علم داشته باشد که خداوند توبه ی جوان گنه کار را بسیار آسان تر از گناه فرد سال خورده پذیرا است؛ چون او جوان توبه کننده را بسیار دوست دارد. و به همین جهت توبه ی جوان را بهتر و آسان تر می پذیرد.

و دیگر این که، باید بداند توبه ی حقیقی در نفس و قلب آدمیان اثر اصلاحی دارد و جان آدمیان را می سازد و او را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می دهد؛ زیرا توبه در واقع از بین بردن پلیدی ها است.

سیوطی در تفسیر الدر المنثور از پیامبر اسلام (ص) روایت می کند که فرمود:

خدای - عزوجل - توبه ی بنده اش را می پذیرد و یا گناهانش را می آمرزد، مادامی که پرده را نینداخته باشند. شخصی پرسید: انداختن پرده یعنی چه؟ فرمود: بیرون شدن جان در حال شرك.

از امام باقر(ع) در همان تفسیر روایت شده که فرمودند:

ص: 34

گناهان مؤمن اگر موفق به توبه شود، آمرزیده می شود؛ پس بر مؤمن است که مراقب خود باشد که بعد از توبه و آمرزش، خود را به هیچ گناهی آلوده نسازد. (1)

به نظر می رسد که يك جوان همان گونه که با اراده و اختیارش به سمت معصیت و گناه روی می آورد، با همان نیرو و اراده می تواند عزم خود را جزم نموده و به سمت پلیدی ها نرود و یا اگر نا آگاهانه به آن سوی کشیده شد، باز گردد؛ یعنی به همان راحتی که مرتکب معصیت شده، به همان آسانی و حتی راحت تر از آن، عمل خیر و نیک انجام دهد؛ اما آن چه جوان را به این کار سوق نمی دهد، عدم توجه است؛ چون آن قدر احساسات و شور و هیجانات جوانی، او را محاصره کرده است که اجازه ی هرگونه تفکر و تأمل را از او سلب نموده است. پس هرگاه توجه و تنبّه باشد، توبه به دنبال آن خواهد آمد و چون تأمل نیست توبه کم تر است.

چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟

اسلام برای این که با تعالیم و دستوراتش، انسان را به کمال و سعادت انسانی اش برساند، تمام مقدمات طریق کمال را برای او هموار کرده و همه ی موانع را از سر راهش برداشته است؛ به همین جهت می توان گفت که بهترین راه رسیدن به کمالات انسانی، عمل به تعالیم آسمانی اسلام است. این مطلب آن قدر آشکار و روشن است که بسیاری از مفسران مسلمان گفته اند که: اگر کسی مسلمان نباشد ولی به تعالیم اسلام عمل نماید، در

ص: 35

حیات و زندگی مادی به کمال و سربلندی می رسد. این نکته را علامه (ره) در موارد متعددی ادعا کرده اند. یکی از موانع اصلی رسیدن به کمال انسانی برای زنان، عدم رعایت حجاب، و برای مردان رها کردن چشم در مقابل نوامیس دیگران است. این دستور صریح قرآن است که:

مسلمانان چشم خود را از نامحرمان بپوشانند و عورت خود را حفظ نمایند که این کار، ایشان را پاک تر می کند. (1)

در شأن نزول آیه ی مزبور از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: جوانی از انصار در کوچه های مدینه زنی را دید. در آن ایام زنان مقنعه ی خود را پشت گردن می انداختند؛ وقتی زن از او گذشت، او را تعقیب کرد، و از پشت او را می نگریست تا داخل کوچه ی تنگی شد. در آن جا استخوان و یا شیشه ای که در دیوار بود، به صورت مرد گیر کرد و آن را شکافت. همین که زن از نظرش غایب شد، متوجه گردید که خون به سینه و لباسش می ریزد؛ با خود گفت: به خدا سوگند، نزد رسول خدا (ص) می روم و جریان را به او خبر می دهم. جوان نزد آن بزرگوار رسید. حضرت چون او را دید، پرسید چه شده؟ وقتی جوان جریان را گفت، جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ». (2)

علامه طباطبایی (ره) می فرماید:

شبه همین روایت از حضرت علی (ع) نیز نقل شده است و ظاهر آن این است که مراد از امر به چشم پوشی در آیه ی شریفه، نهی از مطلق نگاه به زن اجنبی است و مطابق روایات وارده، آنچه که از نگاه به زن نامحرم حلال است، صورت و کفین می باشد. (3)

ص: 36

1-1. سوره ی نور، آیه ی 31 - 30.

2- . سوره ی نور، آیه ی 30.

3- . المیزان، ج 15، ص 117.

و اگر آن هم با لذت همراه باشد بدون اشکال نیست. پس حفظ و حراست از چشم سر برای باز شدن چشم دل (بصیرت) بر جوانان لازم است. و همین طور حجاب برای زنان آن قدر در اسلام حایز اهمیت است که امام صادق(ع) فرموده اند:

سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصارا برهنه شود؛ چون می روند و نزد شوهران خود تعریف می کنند. (1)

این که نگاه به نامحرم برای زن و مرد در اسلام حرام شمرده شده، به خاطر این است که نگاه حرام خلاف فلسفه ی وجودی چشم در انسان است. و کسی که این نعمت بزرگ الهی را در راه خدا به کار نگیرد، حق آن را انجام نداده است، ضایع نمودن این حق، ظلم بزرگی است و هر ظلمی نیز معصیت به شمار می آید. به همین دلیل است که در روایات بر مواظبت از چشم تأکید شده است.

امام صادق(ع) فرموده اند:

وَفُرِضَ عَلَيَّ الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَيَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ و بر چشم واجب است که به چیزی که خداوند نظر کردن بر آن را حرام کرده است نظر ننماید. (2)

و نیز حضرت علی(ع) عفت چشم را موجب دوری از هلاکت دانسته و فرموده اند:

هر که چشم پوشی کند تأسفش کم و از هلاکت برکنار است. هیچ جوان مردی مانند چشم پوشی نیست. (3)

در روایتی دیگر آمده است:

ص: 37

1- . نور الثقلین، ج 3، ص 593.

2- . تفسیر صافی، ج 2، ص 165.

3- . غرر الحکم، لفظ «بصر».

چه بسا نگاه حرامی که حسرت طولانی را به دنبال داشته باشد. (1)

همه ی این تأکیدها در محافظت از چشم، برای این است که نگاه حرام، علاوه بر این که نوعی ظلم به آن است، موجب آلودگی قلب و پلیدی باطن نیز می گردد.

پس برای این که بتوانیم در مسیر عدالت گام برداشته، از طهارت باطن برخوردار باشیم، باید بتوانیم از این عضو، همانند سایر اعضا محافظت نموده، آن را در همان طریقی به کار گیریم که خداوند برای آن هدف خلق کرده است.

ص: 38

1- . وسائل الشیعه، ج 7، ص 138.

بخش سوم: اخلاق اجتماعي جوانان

اشاره

ص: 39

نظر اسلام درباره ي اخلاق جنسي دختران و پسران چيست؟

اسلام برخلاف ساير اديان و مکاتب، چون به کمال و سعادت تمام افراد جامعه و به تبع آن به تکامل و رشد اجتماعي نظر دارد، همه ي احکام و تعاليم آن بر پايه و اساسي تدوين يافته است که بتواند همان هدف را تأمين نمايد؛ بنابراین هيچ حکمي از احکام و تعليمات در شرع مقدس اسلام، بدون حکمت و مصلحت نيست. کمال دين اسلام در دقيق بودن اصول و پايه هاي آن است؛ يعني اگر با دقت هر چه بيش تر در تعاليم و احکام اسلام تحقيق شود کم ترين نقص را در آن نمي توان يافت.

با توجه به اين که اسلام بر روابط خانوادگي ميان اعضاي خانواده بسيار تأکيد دارد؛ بنابراین به شدت پيروان خود را از روابط ميان دو جنس مخالف (پسر و دختر) بر حذر داشته و فقط آن را در قلمرو شرع تجويز نموده است.

شاید حکمت این مسئله آن باشد که اسلام، ازدواج و تشکیل خانواده را عامل اصلی پیدایش جامعه و بقای اجتماع بشري تشخیص مي دهد، نه این که نوعي محدودیت و سلب آزادي اجتماعي را قائل شده باشد.

روابط عاشقانه اعم از آمیزش یا مقدمات آن، در غیر محیط ازدواج در اسلام ممنوع و حرام است و اصولاً باید دانست که حکمت تحریم در اسلام، مسئله ي سلب آزادي طبقات یا مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران نیست تا طرفین با رغبت خود و بدون مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران بتوانند آزادانه به عمل اقدام کنند؛ بلکه به خاطر محاسبه اي است که اسلام برای حفظ خانواده و اجتماع مد نظر داشته است. (1)

اگر میل غریزي میان دو جنس مخالف، محدود به ازدواج شرعي نشود و جوانان تا می توانند شهوات جنسي و امیال غریزي خود را از طریق غیر رسمي اقناع نمایند، هرگز کسی زیر بار رنج و سختي تشکیل خانواده نخواهد رفت و در نتیجه، پایه ي زندگی خانوادگی سست و متزلزل شده، عواطف انسانی رو به ضعف خواهد رفت، علاوه بر این رواج و شیوع روابط نامشروع، مفاسد اجتماعي، بهداشتي و اخلاقی بسیاری را دربر خواهد داشت؛ چنانچه امروزه در غرب این امر مشهود است.

گزارش این گونه از مسائل در غرب بسیار وحشتناک است. بنابر نقل جراید و مطبوعات، سالانه در امریکا در اثر آمیزش زن و مرد به طور توافق، سیصد هزار نوزاد بی پدر متولد می شود و بدین ترتیب تکلیف جامعه ي

ص: 42

بشري در صد سال ديگر روشن است. از اين نظر، اسلام آميزش زن و مرد را بدون ازدواج به كلي ممنوع کرده و هزينه ي زندگي بچه را به عهده ي پدر گذاشته، او را مسئول زندگي فرزند شناخته است. (1)

پاسخ به يك شبهه

برخي شبهه کرده اند که چرا اسلام اين محدوديت را ايجاد کرده است؛ در حالي که از طريق روابط جنسي و عاشقانه مي توان به خدا نزديک شد، يا از طريق فوق بهتر مي توان خدا را شناخت؟ به عبارت ديگر، اگر بخواهيم به عشق حقيقي برسيم، بايد از طريق عشق مجازي وارد شويم و بدون عشق مجازي، وصول به عشق حقيقي محال است.

پاسخ شبهه اين است که مفهوم عشق در فرهنگ اسلام، از هواپرستي و ارضاي غرايز حيواني انسان کاملاً جداست. براي نسل جوان جامعه ي اسلامي بايد اين مسئله روشن و معرفت به اين نکته حاصل باشد که عشق در فرهنگ دين، يك اصطلاح عرفاني است که بار معرفتي زيادي بر آن مترتب است و هرگز اديبان و عارفان و حکيمان مسلمان، اين واژه را در بُعد حيواني و غرايز شهواني انسان، محدود نکرده اند و با دقت و توجه در آثار منشور و منظوم ادبای مسلمان، اين نکته به دست مي آيد که آنان هرگز ميل به شهوات و هواهاي نفساني و زن بارگي را تعبير به عشق نکرده اند؛ البته گروهی شاعرانما عباراتي را تحت عنوان شعر در اين زمينه ردیف کرده اند که آن دسته، نه شأن و شخصيت شاعري داشته اند و نه بار معرفتي.

ص: 43

1- . علامه طباطبائي، پرسش و پاسخ، ص 12، (این آمار مربوط به چندین سال قبل از انقلاب است).

البته برخی از ایشان به تبعیت از شاعران اعراب جاهلی، معنای عشق را در روابط جنسی و بُعد حیوانی محدود نموده اند؛ چنان که یکی از مورخان می گوید: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شعر و شراب و جنگ. (1)

برای روشن شدن مطلب و رفع هرگونه ابهام در این که عشق مجازی به معنای هوس رانی نبوده و آنچه که در آثار و عبارات حکما و ادبا و عرفا آمده، غیر از آن چیزی است که برخی از منحرفان برای اغوای جوانان مطرح می نمایند، به نمونه هایی از نثر و نظم آن بزرگان به طور اجمال اشاره می شود:

عشق، میل مفرط و شدت در دوستی را گویند. این لفظ مشتق از (عشقه) است که در میان عرب، گیاهی را گویند که به دور درخت می پیچد و آب آن را می خورد و رنگ آن را زرد می کند و برگ آن می ریزد و بعد از مدتی درخت خشک می گردد. عشق هم، چون به کمال برسد، قوای انسانی را ساقط کند و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و عاشق از صحبت غیر دوست ملول و رنجیده شود. (2)

چنان که قرآن این حالت را وصف مؤمنان واقعی قرار داده و می فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ و آنان که ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه ی بیش تری به او دارند.

ص: 44

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ص 70.

2- . دکتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص 1258.

چون که می دانند جز ذات پاک او هیچ منبعی برای کمال وجود ندارد، بنابراین غیر او را لایق عشق و محبت نمی دانند. (1) نظامی در تأیید همین معنا می گوید:

عشق آینه ی بلند نور است شهوت ز حساب عشق دور است.

مولوی در بیتی بسیار زیبا چنین سروده است:

یعنی هیچ چیز جز حب به ذات الهی را عشق نمی نامند.

و یا در جایی دیگر گفته است:

عاشقی پیدا است در زاری دل

نیست ب---یماری چو بیماری دل

علت عاشق زعلت ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خدا است

عطار گوید:

تا جهان باشد نخواهم در جهان هجران عشق

عاشقم بر عشق و هرگز نشکنم پیمان عشق

تا حدیث عاشقی و عشق باشد در جهان

نام من بادا نوشته بر سر دیوان عشق

حافظ می گوید:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خط چه حاجت روی زیبا را؟

ملا احمد جامی می گوید:

عشق بازی کار هر دیوانه نیست شمع سوزی کار هر پروانه نیست.

ص: 45

امام خميني مي فرمايند:

عاشقم عاشق و جز وصل تو در مانش نيست

کيست زين آتش افروخته در جانش نيست.

جز تو در محفل دل سوختگان ذکري نيست

اين حديثي است که آغازش و پايانش نيست.

و در جاي ديگر چنين سروده اند:

عاشق روي توام دست بدار از دل من

به خدا جز رُخ تو حل نکند مشکل من. (1)

ملا عبد الرزاق کاشاني در شرح منازل السائرين خواجه عبد الله انصاري گويد:

سرّ تفاوت ظاهري کلام حکما و عرفا در مدح يا ذم عشقِ صوريِ ظاهري در اين است که عشقِ صوري، گاه، منبعث از شهوت و گاه، توأم با عفت و پاک دامي است. (2)

آنچه از عبارات و بيانات عرفا و حکما مي توان به دست آورد، اين است که آنها هرگز از مفهوم عشق، معنای هوسراني و شهوتراني را منظور نداشته اند و مقصودشان از عشق زميني و مجازي که پلي است براي دست يافتن به حقيقت اين معنا نمي باشد؛ بلکه مرادشان از عشق مجازي و زميني، عشق و حب به انبيا و اوليا و اهل بيت (ع) است که معبري است براي عشق حقيقي که عشق به ذات ربوبي است؛ چنان که آن عارف و ارسته فرموده اند:

عشق دلدار چنان کرد که منصور منش

از ديارم به در آورد و سر دارم کرد. (3)

ص: 46

1- . ديوان امام خميني، ص 174.

2- . کاشاني، شرح منازل السائرين، ص 171.

3- . ديوان امام خميني، ص 82.

چرا مرد مي تواند چهار زن بگيرد ولي براي زن چنين حقي وجود ندارد؟

يکي از شبههاتي که در برخي محافل علمي بر اسلام وارد کرده اند، مربوط به تعدد زوجات است. گفته اند که چرا اسلام اجازه داده است که يك مرد بتواند چهار زن بگيرد؛ ولي اين اجازه به زن داده نشده و داشتن بيش از يك شوهر، ممنوع و حرام شمرده شده است؟

اين پرسش، پرسشي نيست که امروزه طرح شده باشد، بلکه از روايات وارده در اين زمينه به دست مي آيد که در عصر حضور معصومين(ع) نيز چنين پرسشي مطرح بوده است. براي ما که معتقد به تعاليم و احکام اسلام هستيم، آنچه که در متون ديني آمده، پذيرفته شده است؛ چرا که يقين داريم که هيچ يك از دستورات اسلام، بدون حکمت و مصلحت نيست. اما به خاطر روشن شدن مسئله و پاسخ به پرسش، لازم است که بدترين پرسش را با منطقي ترين صورت پاسخ گو باشيم و اين از سيره ي پيشوايان دين ماست که به پيروان خود تعليم داده اند.

در زمان امام رضا(ع) شخصي همين سؤال را از امام(ع) مي پرسد و امام در پاسخ مي فرمايد:

علت اين که مرد مي تواند چهار زن بگيرد ولي زن نمي تواند بيش از يك شوهر داشته باشد، اين است که مرد اگر چهار زن هم داشته

باشد، فرزندی که هر يك از آنها بیاورد فرزند اوست؛ ولي زن اگر دو همسر یا بیش تر داشته باشد، فرزندی که به دنیا می آورد، معلوم نمی شود از کدام شوهر است؛ زیرا همه ي شوهران در هم خوابگی با او شریکند و در نتیجه، بدیهی است که در چنین وضعی، هم روابط نسبی به هم می خورد و هم در مسئله ي ارث اشکال پدید می آید و سرانجام، معارف را نیز تباہ می سازد.

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) وارد شده که فرمودند:

خدا غیرت را به مردان داد و به همین جهت بر زنان حرام کرده است که با غیر همسرشان رابطه داشته باشند.

علامه (ره) با توجه به روایات وارده و احادیثی که در ذیل آیات مربوط به این موضوع در سوره ي نساء آمده است، می فرمایند:

این حکم اسلام با توجه به رعایت حکم فطرت می باشد و آن چه که اسلام در این زمینه می گوید با آن چیزی که تمدن غرب آن را تبلیغ می کند، بسیار متفاوت است. چون اسلام با شرایط خاص و رعایت عدالت و حفظ موازین شرع این مسئله را تجویز نموده است؛ برخلاف غربی ها که این عمل را چون حیوانات در جامعه ي خود رواج داده اند و در عین حال به تعدد زوجات اجازه نداده اند. [\(1\)](#)

برخی از دلایل علمی نیز در این حکم وجود دارد که ایشان در بحث علمی تفسیر المیزان، در ذیل آیه ي دوم سوره ي نساء بیان داشته اند که در این جا برای رعایت اختصار از بیان آن معذوریم. در میان روایات این باب، نکته اي که جالب توجه است این است که در برخی نصوص روایی وارد شده است که بیش تر فرزندان سفیه و نادان از خانواده هایی متولد می شوند که

ص: 48

والدین آنها، خصوصاً مادر خانواده، فرد هوس ران و شهوت پرستی است، چون فرزندان، بیش تر، از مادر ارث می برند.

پس هیچ تردیدی در این نیست که همه ی احکام اسلام، بر پایه ی حکمت و علتی بنا نهاده شده است که علم، به برخی از آنها دست یافته و بسیاری از آنها هنوز هم مجهول مانده است.

البته، پاسخ مسئله همان است که امام رضا(ع) فرمودند و لیکن شاید گفته شود که کلام امام(ع) از حیث عقلی قانع کننده نیست.

این اشکال تا حدی پذیرفته است؛ به جهت این که امام(ع) حکمت مسئله را بیان فرموده اند نه علت آن را. و آنان که با تعالیم ادیان آشنایی دارند،

به خوبی می دانند که بسیاری از دستورات دینی، در هر مکتبی، تعبدی محض است و عقل و استدلال عقلی را در آن راهی نیست.

آنان که دارای روحیه ی تعبد پذیری هستند، چون پیشوایان دین را معصوم و مصون از خطا و گناه، و عمل حرام را دارای مفسده ی شدید می دانند، بدون چون و چرای عقلی از آن دوری می جویند.

چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟

یکی از پرسش هایی که مطرح است این است که در امر فحشا، با این که زن و مرد به صورت مساوی شریک هستند، ولی زن بیش تر مورد سرزنش و نکوهش قرار می گیرد؛ چرا؟

برخی این اشکال را تقویت نموده و می گویند اگر مرد قوی تر است، پس او باید بیش تر در مقام کنترل خود برآید و اگر زن و مرد مرتکب عمل زشتی شده اند، مرد لایق سرزنش بیش تری است تا زن.

این اشکال، قبل از این که به اصل دین بازگردد و ناشی از شناخت و معرفت به تعالیم دین باشد، از عادت ها و سنن غلط در جوامع دینی سرچشمه می گیرد.

هرگز در متون دینی نیامده است که در ارتکاب اعمال خلاف دین، جنس زن باید بیش تر از مرد مورد مذمت واقع شود. در این گونه اعمال که جامعه ی انسانی را تهدید و ارکان نظام اجتماعی را متزلزل می کند، اسلام برای زن و مرد، مجازات مساوی در نظر گرفته است و این که در برخی از موارد، عرف مردم، در يك عمل خاص، گناه فردی را شدیدتر از دیگری می بیند، ناشی از جایگزینی سنت های قومی و قبیله ای به جای سنت های دینی است. باید تلاش نمود نخست، سنن غلط را از بین برد و سپس با خرافه زدایی، زمینه ای را برای اجرای تعالیم واقعی دین فراهم نمود. پس پاسخ این پرسش این است که چنین چیزی در اسلام وجود ندارد که زن بیش از مرد مورد سرزنش واقع شود؛ البته تفکر اعراب جاهلیت قبل از اسلام همین بوده است و برخی از مفسران در تعلیل زنده به گور کردن دختران در میان برخی از اقوام عرب، وجود همین اندیشه را دخیل می دانند. نظر صاحب تفسیر المیزان نیز همین است. ایشان ضمن بحثی طولانی درباره ی هویت زن در اسلام، می فرمایند:

از بقایای خرافات اعراب جاهلی بعد از اسلام این است که اگر زن و مرد مرتکب عمل زشت زنا گردند، ننگ در دامن زن تا ابد می ماند؛

هر چند هم توبه کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی شود هر چند که توبه هم نکرده باشد. باید دانست که اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می داند و هم برای مرد، و هر دو را مستحق عذاب و عقوبت می داند. (1)

پس اگر تفکری باطل و فرهنگی ناصواب در میان گروهی از مردم جامعه ی اسلامی، رایج باشد، نباید آن را به نام دین تمام کرد. مقررات اجتماعی اسلام بسیار دقیق تر از آن چیزی است که برخی بخواهند به آسانی بر آن خدشه وارد نمایند. برخی از مقررات شرع مقدس اسلام درباره ی زن و مرد، متفاوت است؛ اما این تفاوت ها روی حکمت های خاصی است که اندیشه و عقل بشری به سختی می تواند به سر و حکمت آن پی ببرد. در فرهنگ اسلام، ملاک ارزش انسان، قرب الهی و عفت و پاک دامنی است و هر آن کس که به این ملاک ها نزدیک شود، گرامی است و آن که از تعالیم الهی سرپیچی نماید، در میان مسلمین ارزشی ندارد، چه مرد باشد و چه زن؛ پس جنسیت، معیار ارزش و ضد ارزش بودن نیست، بلکه تقوا و خدا ترسی، میزان و معیار است.

چگونه شیطان بر انسان مسلط می شود؟

قبل از پرداختن به پاسخ این پرسش، لازم است که معنای شیطان و ابلیس روشن گردد. واژه ی شیطان از ماده ی «شطن، شطونا» است؛ و او را از

ص: 51

1-1. المیزان، ج 2. ص 275 به بعد.

این جهت شیطان گویند که از درگاه خداوند، رانده شد و دور گردید. و برخی گفته اند از ماده ي «شاط، شیطاً» مي باشد که به معنای هلاک شدن است؛ بنابراین وزن آن فعلاَن است و وجه تسمیه ي آن روشن است. (1)

علما در تفسیر لفظ «شیاطین الجن و الانس» (2) از آیه ي مبارکه اختلاف دارند و دو نظر را مطرح کرده اند. نظر اول این است که شیاطین همگی فرزند ابلیسند؛ جز آن که فرزندان خود را دو قسمت کرد: قسمتی را مأمور و سوسه ي نوع بشر ساخت و قسم دیگر را مأمور و سوسه ي جن. پس قسم اول، شیاطین انس و دسته ي دوم، شیاطین جن می باشند.

قول دوم آن است که هر مُتمرد نافرمانی، از نوع جن و انس را شیطان نامند؛ فخر رازی در تفسیر خود از قول ابن عباس می گوید:

پیغمبر (ص) به ابوذر فرمود: هَلْ تَعُوذُنَّ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ؟ آیا از شر شیطان انس و جن به خدا پناه می بری؟

ابوذر گفت: برای بنی آدم نیز شیطان وجود دارد؟ فرمود: بلی شیاطین انس شریرتر از شیاطین جن هستند.

و اما ابلیس در واقع همان شیطان را گویند. این همان موجود منحصر به فردی است که در مقابل امر الهی سرپیچی نمود و به حضرت آدم سجده نکرد. این موجود، بنابر قول صحیح از نسل جن بوده و شرور و بدی ها را به او نسبت می دهند. (3)

ص: 52

1-1. دکتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص 1081، و لغت نامه ي دهخدا، ج 9، ص 12966.

2-2. سوره ي انعام، آیه ي 112.

3- . لغت نامه دهخدا، ج 9، ص 12966.

در قرآن کریم و احادیث، او برای گمراهی و اغوای بشر به خدا سوگند یاد کرده است.

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ به عزت تو سوگند که به جز بندگان با اخلاص تو، همه را گمراه خواهم کرد. (1)

خداوند فرمود: (تو از مهلت یافتگانی). شیطان گفت: (پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من نیز برای گمراهی آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از جلو و عقب و راست و چپشان بر آنها می تازم و بیش ترشان را شکرگزار نخواهی یافت). (2)

و نیز در قرآن، از شیطان به عنوان موجودی که انسان ها را به فقر و غرور و صفات زشت وعده می دهد، یاد شده است.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ؛ شیطان شما را به فقر وعده می دهد. (3)

و مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛ و شیطان به آنان وعده نمی دهد مگر به غرور و تکبر. (4)

بنابراین، شیطان نام تمام موجودات گمراه کننده است و این اسم، شامل ابلیس نیز می شود و به نفس انسانی هم اطلاق شده است؛ چنان که حضرت علی(ع) فرمودند:

شیطان کل انسان نفسه؛ شیطان هر انسانی نفس اوست. (5)

ص: 53

- 1- . سوره ي ص، آيه ي 81.
- 2- . سوره ي اعراف، آيه ي 17 - 15.
- 3- . سوره ي بقره، آيه ي 268.
- 4- . سوره ي نساء، آيه ي 120.
- 5- . شرح ابن ابي الحديد، ج 20، كلمه 343.

در این باره می گوید:

نفس رذیله ی هر انسانی، شیطان او است و به عبارت دیگر در مقام متابعت هوی و جحود و استکبار، اول کسی که راه ضلالت و گمراهی را پیش گرفت و طغیان کرد، خداوند او را شیطان نامید که شأن او گمراه کردن است. (1)

و اما این که چگونه شیطان با توجه به این که یکی از مخلوقات الهی است می تواند بر انسان غلبه نموده و بر قوای عقلانی او تسلط یابد، پرسشی است منطقی که پاسخی مستدل می طلبد.

دانشمندان علوم دینی و مفسران قرآن مجید، در ذیل آیات مربوط به شیطان و ابلیس، پرسش فوق را ذکر و پاسخ هایی را مطرح کرده اند؛ اما آنچه که برای ما در این نوشتار مورد توجه است، نظر علامه طباطبایی (ره) است، به همین جهت از پاسخ دیگران صرف نظر می نمایم.

آنچه که در قرآن برای گمراهی انسان به واسطه ی شیطان، ذکر شده است، تحریک و وسوسه ی انسان است؛ یعنی نقش اصلی شیطان وسوسه نمودن انسان برای انجام اعمال شر است؛ و ما می دانیم که صرف وسوسه، موجب انجام یک عمل نخواهد شد. آنچه که عامل اصلی تحقق عمل می شود، اراده ی انسان است. تا انسان اراده نکند، هرگز عملی از او صادر نخواهد شد.

ص: 54

شیاطین جن و انس، قلوب انسان ها را مورد وسوسه قرار می دهند؛ اما باطن همه ی انسان ها یکسان نیست. صاحب تفسیر المیزان در پاسخ این پرسش می فرماید:

قلب مریض و قسی، وسوسه های شیطانی را خیلی زود می پذیرد، نه هر قلبی. (1)

این مسئله پرواضح است که قلب انسان ها در تأثیرپذیری از عوامل خارجی، مساوی نیست؛ اما سؤال دیگر این است که این وسوسه های شیطانی هر چند مستند به شیطان است، ولی چون در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن و اجازه ی الهی اثر نمی کند؛ چنان که هیچ مؤثری بدون اذن خداوند اثر نمی کند.

لا مُؤثِّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ؛ هیچ تأثیرگذاری در نظام هستی جز خداوند نیست.

این شبهه چگونه قابل توجیه است؟

علامه می فرماید:

این سخن درست است، اما وجود این القائنات شیطانی، خود مصلحتی دارد و آن مصلحت این است که مردم عموماً به وسیله ی آن، آزمایش می شوند و امتحان و آزمایش الهی، خود از نوامیس عمومی نظام هستی است که در عالم انسانی جریان دارد؛ چون رسیدن افراد سعادت‌مند به کمال و سعادت و رسیدن اشقیاء به شقاوت و بدبختی، نیازمند این ناموس است. باید این دو دسته امتحان شوند. و آیه ی

ص: 55

1- . المیزان، ج 14، ص 394، ذیل آیه ی 53، «فی قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم».

53 سوره ي حج مي فرمايد: لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ؛ تا آنچه را كه شيطان القا مي كند براي كساني كه در دل هایشان مرضي هست و براي سنگ دلان مايه ي ابتلا و آزمائش قرار دهد». به همین نکته اشاره دارد. (1)

پس چگونگي و كيفيت غلبه و تسلط شياطين بر عزم و اراده ي انسان، فقط در حد وسوسه و تحريك بوده و چون ماده ي اوليه ي خلقت انسان، تركيبی از عقل و شهوت است، به لحاظ هدف و غرض خلقتي كه براي او در نظر گرفته شد، وجود اين گونه از وسوسه ها از باب مصلحتي است كه خير آن كثير و شرش قليل است.

اگر سؤال شود كه خداوند مي تواند بدون اين مصلحت، انسان را به كمال رساند؟ پاسخ اين است كه خداوند فرشتگان را در عالم مجردات چنين آفريد، اما خواست كه علاوه بر آن موجود و آن عالم، موجودي مادي و عالم غير مجرد و مادي بيافريند؛ بنابراین انسان مادي و عالم ماده را خلق نمود و اقتضاي آن عالم و آن موجود جز اين كه هست، نمي شد.

شياطين چه كساني را مي تواند فریب دهد و گمراه سازد؟

در مسئله ي قبل تا حدودي به پاسخ اين پرسش اشاره شد و به همین جهت، آنچه را كه در صفحات قبل گفته شد تکرار نمي كنيم.

آنچه در اين مسئله لازم است بدان پرداخته شود، اين است كه شياطين براي دخالت در اراده ي افراد از هيچ كوشش و تلاشي دريغ نمي كنند. ابليس

ص: 56

در مقابل خالق خویش سوگند یاد کرده است که همه ی بندگان او را بفریید، به جز افرادی که برای معبودشان خالص شده اند، و آن دسته هم بسیار اندکند. او در تمام قلب ها رخنه می کند، به جز قلبی که خدا در آن حضور و ظهور داشته باشد. انسان ها از حیث باطن بر دو قسمند: گروهی که طهارت قلب را حفظ نموده و در نورانیت آن کوشیده اند و دسته ای که آن طهارت ذاتی و اولی را با انجام معاصی، به گناه، آلوده و تاریک نموده اند که قلب این دسته، مرتع و چراگاه شیطان است.

اینان کسانی هستند که تابع وسوسه های شیطان بوده اند، ولی در اثر تکرار آن به مرحله ای رسیده اند که با داشتن عقل، شیطان برای آنها تصمیم می گیرد.

ابن جوزی، از علمای بزرگ اسلامی است که دارای آثار ارزشمندی است، از جمله آثار ایشان کتابی است به نام تلبیس ابلیس که در نوع خود، اثر کم نظیری است. او در نحوه ی تحریر این کتاب، آن را به سیزده باب درآورده که در بیش تر آن ابواب، طریقه ی فریفتن انسان ها به وسیله ی شیطان را بیان داشته است. تلبیس ابلیس از راه علم بر عالمان، تلبیس ابلیس بر حاکمان، عبادت پیشه گان، زاهدان، صوفیان، اهل دین، متدینان، عامیان و در آخرین باب، این عنوان را قرار داده است: «در تلبیس ابلیس بر همگان از راه

آرزوهای دور و دراز.» این عنوان نشان می دهد که شیطان می تواند نوع انسانی را بفریید، منتها هر کسی را به اقتضای حالش. پس هر که بخواهد ادعا نماید که از وسوسه ی او در امان است این خود نوعی از وسوسه های شیطانی است. آدمی باید در هر حال سعی کند که خود را از وسوسه های او در امان نگه دارد.

ابن جوزي در این باب به نکته ي بسیار ظریفی اشاره می کند. وی بعد از ذکر مقدمات چنین می گوید:

پس هر کس را در نفس، وسوسه ي امری رخ نماید، باید نهایت احتیاط مرعی دارد و خطاب به شیطان که انسان را به بدی فرا می خواند بگوید: «تو که با آراستن شهوات، در نظر من خود را خیر خواه من می نمایی، چگونه خیر خواه منی در حالی که نتوانستی به خود خیری رسانی؟! پس چگونه به قول تو که دشمن منی اعتماد کنم؟ برو که گفتار تو را در من اثری نیست» پس اگر شیطان با تحریک هوی و شهوت، نفس را به یاری بخواند، باید عقل را به خانه ي اندیشه احضار کرد و با لشکر عزم، سپاه نفس را منهزم ساخت. (1)

پس هر کس در معرض وسوسه ها و القانات شیطانی قرار دارد، اما برخی آن را از خود دفع می کنند و برخی دیگر در مقابل آن القانات، منفعل و متأثر می گردند که این در حقیقت، به علم و اراده ي آدمی و میزان طهارت قلبی او باز می گردد. علامه طباطبایی (ره) می فرماید:

مرض قلب؛ یعنی این که استقامت حالت تعقل را از دست بدهد و به آنچه که باید معتقد شود اعتقاد پیدا نکند و یا در عقاید حقّه شك نماید. و مساوت قلب به معنای صلابت و خشونت آن است و صلابت قلب به این معنا است که عواطف رقیقه (از قبیل: خشوع و رحمت و تواضع و محبت) که او را در درک حقیقت یاری می دهد در او مرده باشد. پس قلب مریض، قلبی است که زود حق را تصور می کند، ولی خیلی دیر به آن معتقد می شود و قلب قسی و سخت،

ص: 58

آن قلبی است که هم دیر آن را تصور می کند و هم دیر به آن معتقد می گردد و به عکس، قلب مریض و قسی، وسوسه های شیطانی را خیلی زود می پذیرد. (1)

در واقع آنان که بیش تر به یاد خدا و قیامت هستند؛ یا اصلاً مورد فریب نیستند و یا اگر مورد وسوسه و فریب قرار گیرند، با یاد خدا و قلب پاک و اراده ی جدی، آن را از خود دور می سازند؛ اما آنان که دارای قلبی مریض و قسی هستند، آنان خانه ی دل را برای میهمانی و پذیرایی شیطان مهیا ساخته اند و به تدریج جزء یاوران و لشکریان دائمی او قرار می گیرند. پس با هیچ سلاحی جز سلاح ایمان نمی توان شیطان را از خود دفع نمود و با هیچ طریقی به جز طریق معرفت نمی توان وسوسه های او را تشخیص داد.

چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری کرد؟

از مباحث گذشته روشن شد که شیطان در قلب همه ی انسان ها وارد شده و هیچ قلبی از وسوسه ی آن در امان نیست. با تبیین این مطلب، پرسش این است که چگونه می توان در مقابل وسوسه ی شیطان ایستادگی کرد؟

علمای علم اخلاق در پاسخ این پرسش، سه مرحله را یادآوری کرده اند:

نخست. بستن درهای نفوذ شیطان در دل؛ حرص و حسد، خشم و غضب، عداوت و شهوت، کبر و عُجب و طمع و بخل و دوستی متاع دنیوی

ص: 59

و تجمل پرستی و همه ی صفات مذموم، درهایی هستند که اگر شیطان هر کدام را گشوده یابد، از همان طریق وارد قلب می شود.

دوم. زنده نمودن دل به اخلاق فاضله و صفات پسندیده و ملازمت آن به یاد و ذکر خداوند؛ چون اگر دل از این اوصاف خالی گردد، مأمن و محل استقرار شیطان خواهد شد.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛ هر که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی را برانگیزیم تا قرین وی باشد. (1)

سوم. ذکر و یاد خدا در دل و زبان است. (2) اگر دل از آلودگی ها پاک گردد و به نور تقوا روشن شود و زبان به جای الفاظ زاید و زشت به ذکر

الهی مشغول گردد، وسوسه و تسلط شیطان از او دفع می شود. در این حالت است که انسان می تواند حقایق هستی را مشاهده نماید.

چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

لَوْ لَا تَكَثَّرَ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمَرَّجَ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَّ مَعْتُمُ مَا أَسْمَعُ؛ اگر زیادی سخنان شما و آشوب و اضطراب در قلوبتان نبود، هر آینه می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم. (3)

در همین رابطه از حضرت عیسی (ع) نقل است که فرمود:

ص: 60

1-1. سوره ی زخرف، آیه ی 35.

2-2. ملامهدی نراقی، گزیده ی کتاب جامع السعادات، ص 91 - 89.

3- . کنز العمال، ج 15، ص 643، حدیث ش 42542.

باطن شخص را از کلماتش بسنجند؛ زیرا هرگز درخت خار، انجیر ندهد. هر چه از زبان می تراود از دل سرچشمه می گیرد. کسی که فحاش و بدگو است، چون دلش معدن نجاسات است از زبانش نیز همان، بیرون تراویده است.

از این رو وقتی کسی به حضرت عیسی بد گفت، ایشان در حقیقت دعا کرد؛ از ایشان پرسیدند: آن کس بد کرده است و تو او را دعا می کنی؟ حضرت پاسخ داد:

هر کس از آنچه در خزانه دارد انفاق می کند.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند. (1)

بنابراین بهترین راه علاج از وسوسه ی شیطان، هماهنگی میان قلب و زبان و طهارت باطن و ظاهر و مسدود نمودن همه ی درهای نفوذی برای آن

است. چنین راه درمان برای جوانان که هنوز شیطان در قلبشان لانه نکرده و استقرار نیافته است بسیار آسان است.

امید آن است که جوانان مسلمان با علم و معرفت به این نکات، خود را از هرگونه وسوسه های شیطانی دور ساخته، در مسیر کمال انسانی، گام های بلند و استواری بردارند.

ص: 61

1- . علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان ها، ص 148.

بخش چهارم: سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان

اشاره

ص: 63

سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان

برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟

برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟ (1)

آداب و رفتار پیامبران و شیوه ی برخورد انبیای الهی با مردم، دارای ویژگی خاصی است که برخی از آن را بیان می داریم:

1. همیشه خود را جزئی از مردم و فردی از افراد جامعه به حساب آورده، هرگز در برخورد اجتماعی، امتیازی برای خود قائل نبودند. اگر
افرادی

ص: 64

1-1. در این قسمت از تفسیر المیزان، ج 6، ص 255 استفاده شد.

در شخصیتشان غلو می کردند، این کار نه تنها مایه ی زنده شدن خوی استکباری در آنان نمی شد، بلکه بر تواضع و فروتنی انبیا می افزود. چنان که خداوند به پیامبر اکرم (ص) دستور فرمودند که:

ای پیامبر هرگاه در مقابل این گونه افراد قرار گرفتی، بگو من بشری بیش نیستم، تنها فرقی که با شما دارم این است که بر من وحی می شود؛
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ. (1)

2. با هر طبقه ای از طبقات مردم به اندازه ی فهم و درکشان سخن می گفته اند؛ یعنی در مقام گفتار نیز سعی می کردند به کسی ظلم و ستم ننمایند. از شیعه و سنی این روایت وارد شده است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ ما گروه پیامبران با مردم به قدر عقلا ن سخن می گوئیم. (2)

3. خصوصیت سوم این است که چون اصولاً مبعوث شدن به نبوت براساس هدایت به حق و بیان حق است؛ بنابراین خود انبیا باید از هرگونه گمراهی و انحراف از حق به دور باشند.

وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا؛ من هرگز گمراه کنندگان را در کار هدایت کمک نمی گیرم، (3)

ص: 65

1- .سوره ی کهف، آیه ی 110.

2- . بحار الانوار، ج 1، ص 106، ح 4، باب 3 و ص 85، ح 7، باب 1.

3- .سوره ی کهف، آیه ی 51.

یعنی در ارشاد و هدایت دیگران نه تنها خود از هرگونه گمراهی مصون و محفوظند، بلکه اگر در راه رشد و تعالی مردم کسی آنان را یاری نکند، به تنهایی این وظیفه را انجام خواهند داد و هرگز از فرد خاطی یا منحرف در این مسیر استفاده نمی کنند.

نکته ی بسیار دقیقی که می توان از این آیه استفاده کرد، این است که اگر هدف، حق است، وسیله و ابزار نیز باید حق باشد و این که هدف بتواند وسیله را توجیه کند، از منطق دین و ادب و رفتار دینی به دور است.

بنابراین، هدف حق و باطل را می توان از طریق افراد آن هم شناخت و این يك الگوي بسیار خوب برای جوامع بشری خصوصاً نسل جوان است که طریق هدایت و مسیر ضلالت را از طریق افرادی که آن را تبلیغ می کنند بشناسند؛ چون رهبران هدایت و هادیان به حق، همیشه از انسان های پاک و دین دار، در راه تبلیغ دینشان استفاده می کنند، نه از افراد ناپاک و آلوده.

4. ویژگی دیگر انبیا، رفتار آنان با مردم بود که در اجرای حق، کم ترین مسامحه و سهل انگاری از خود نشان نمی دادند و در احقاق حق از هیچ کس جز خداوند نمی ترسیدند.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛ آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسیدند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند. (1) و یا عصیان نمی ورزند آنچه را که خدا به آنها امر کرده و آنچه را که بدان امر شدند انجام می دهند. (2)

ص: 66

1- . سوره ی نحل، آیه ی 50.

2- . سوره ی تحریم، آیه ی 6.

هر چند که این دو آیه مربوط به فرشتگان است، ولی به طریق اولی انبیا و پیامبران را نیز شامل است.

5. یکی از خصوصیات بارز تمامی انبیا که قرآن به نمونه های زیادی از آن اشاره کرده است، این بود که در اظهار حق، هیچ محدودیتی را از طرف مردم

قبول نکرده و آن را بسیار روشن بیان می کردند، هر چند که مردم خوششان نیاید و به مذاقشان تلخ آید. و در راستای بیان حق، بی جهت از مردم جامعه و قوم خود تعریف و تمجید نمی کردند.

در حقیقت اگر چرب زبانی و سالوس صفتی را از طرف مردم نسبت به شخصیت و مقام خویش پذیرا نبودند، متقابلاً خودشان نیز در مقابل مردم، چرب زبان نبوده و بی جهت به آنها شخصیت نمی دادند. تمام تلاش و همت آنان این بود که حقیقت شخصیت افراد را بیان دارند و از دادن القاب دروغین و شخصیت تصنعی پرهیز نمایند.

در فرهنگ آسمانی اسلام، اعطای شخصیت کاذب به مردم برای حفظ موقعیت یا رسیدن به اهداف دنیوی، بسیار زشت و مذموم است و بیان واقعیت از هر امری مهم تر است. جهت روشن شدن مطلب برای قشر جوان جامعه و برای آشنایی بیش تر آنان به متون دینی، به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود.

الف. در قرآن کریم از نوح پیامبر(ع) چنین نقل می کند که به قومش خطاب کرد و گفت:

ای قوم من از شما ملک و مالی نمی خواهم، اجر من بر خداست و من هرگز آن مردم با ایمان را هر چند فقیر و بی قدر باشند از خود

دور نمی‌کنم که آنها به ملاقات خدا می‌رسند؛ وَلَكِنِّي أُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ؛ ولی به نظر من شما مردم نادانی هستید. (1)

ب. از زبان هود پیامبر(ع) می‌فرماید:

إِن أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ؛ شما فقط دروغ پردازید. (2)

ج. از قول حضرت لوط(ع) نقل می‌کند که خطاب به قومش فرمود:

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ؛ شما مردمی هستید که ظلم را از حد گذرانده‌اید. (3)

د. و از حضرت ابراهیم(ع) حکایت می‌کند که به قوم خود فرمود:

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ اف بر شما و بر آنچه که غیر از خدا می‌پرستید. آیا عقل خود را هیچ به کار نمی‌بندید؟ (4)

همه‌ی این موارد و مشابه آن، از باب رعایت ادب در مقابل حق و پیروی از آن است.

پس برای انبیاي الهي هیچ چیزی عزیزتر از حق نیست؛ هر چند که به نظر می‌رسد این برخوردها با آداب اسلامی و دینی منافات داشته باشد، ولی نباید این گونه برخوردهای واقع بینانه را خلاف ادب به حساب آورد.

نظر علامه طباطبایی(ره) این است که رفتار و سیره‌ی مسلم و قطعی همه‌ی رسولان الهي بر این مبنا استوار بوده است که در تمام جهات زندگی

ص: 68

1- . سوره‌ی هود، آیه‌ی 28.

2- . سوره‌ی هود، آیه‌ی 50.

3- . سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 81.

4- . سوره‌ی انبیا، آیه‌ی 6.

در حرف و عمل (سیره ی قولی و عملی) ذره ای از حق فاصله نگیرند و در این طریق هیچ چیز را با حق مبادله نکنند، حتی جان خود را در طَبَق

اخلاص می گذاشتند؛ چون هدف اصلی آنان احقاق حق و بیان واقعیات بود، در راه رسیدن به این هدف و مقصد خود هر طریقی که مطلوب تر بود پیش می گرفتند و اگر برای رسیدن به آن، راه های متعددی وجود داشت طریقی را طی می کردند که از هر جهت، بهتر و زیباتر باشد.

علامه با تدبّر و دقّت خاص در آیات اخلاقی قرآن در این باب می فرمایند:

مثلاً اگر ممکن باشد هم به نرمی و هم با خشونت با مردم صحبت شود؛ البته به نرمی و مدارا صحبت می شود و اگر ممکن باشد در کار نیک هم عجله کرد و هم کُندی نمود؛ البته عجله خواهد شد. پس در باطل و حقی که آمیخته با باطل باشد ادب نیست. (1)

6. یکی دیگر از آداب انبیا که در برخوردها با مردم بدان توجه داشته، رعایت می کردند، برخورد و معاشرت مساوی و برابر با مردم و مبالغه در احترام اهل علم و تقوا بوده است. انبیای الهی مأمور بودند که با همه ی گروه های مردمی، ضعیف و قوی، امیر و اسیر، سلطان و رعیت، زن و مرد و کوچک و بزرگ، برخوردی یکسان داشته باشند، اما در عین حال موظف بودند که با عالمان تقوا پیشه و خدا ترس برخوردی ممتاز داشته باشند؛ چون معیار برتری و ملاک امتیاز در مکتب انسان ساز اسلام معرفت همراه با عمل و خداترسی است. پس هرگز نباید احترام به کسی به خاطر ثروت و مکت

ص: 69

و قدرت و منصبی که دارد باشد، چنانچه در بیش تر جوامع بشری و حتی در

میان برخی از مسلمانان چنین چیزی شایع و رایج است. در بسیاری از آیات قرآن این موضوع آمده است که به برخی از آن آیات اشاره می شود.

در آیه ی 13 سوره ی حجرات آمده است:

ای مردم، ما همه ی شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله کردیم تا یک دیگر را به آسانی بشناسید، بزرگوارترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست و خدا از حال شما کاملاً آگاه است. (1)

و یا در آیه ی 28 سوره ی کهف می فرماید:

و همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام، خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند وادار کن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به زینت های دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که ما دل های آنها را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند متابعت نکن. (2)

و در آیه ی 52 سوره ی انعام می فرماید:

و آنان را که پروردگار خود را در صبح و شام می خوانند و رضای او را می جویند از خود طرد نکن. (3)

7. رفتار و ادب دیگر انبیا که بسیار مورد توجه و تأکید قرآن کریم است، برخورد کریمانه و بزرگواریه ای است که آنها در مجادله و بحث علمی با کفار داشتند. با توجه به این که از گفتن حق، هیچ ابایی نداشتند؛ اما هرگز در

ص: 70

- 1- «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».
- 2- «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا».
- 3- «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...».

بیاناتشان طعن و ناسزا یا فحش و سخره نمی توان یافت. با این که از دشمنان

خود بدترین و زشت ترین کلمات را می شنیدند؛ اما با بهترین بیان و خیرخواهانه ترین گفتار به آنان پاسخ می دادند. به عنوان مثال وقتی آزر، عموی حضرت ابراهیم(ع) او را تهدید نمود و گفت: اگر به بت های ما روی نیاوری، تورا سنگسار خواهیم کرد؛ در جواب به او می فرماید:

سلام بر تو، به زودی از پروردگار خود برایت طلب مغفرت می کنم؛ زیرا او به من مهربان است. (1)

و یا هنگامی که گروهی از قوم شعیب به او کافر شدند و گفتند که ما تورا در سفاهت و نادانی می بینیم و ما تورا از دروغ گویان می پنداریم، او در جواب گفت:

يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ؛ ای قوم، من سفاهت ندارم لکن فرستاده ای هستم از ناحیه ی رب العالمین. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امین هستم. (2)

و نیز در مقابل افرادی که به پیامبر اکرم(ص) نسبت کهنات و دیوانگی و شاعری می دادند خداوند دستور می دهد:

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ؛. تو بیش تر پندشان بده، به نعمت پروردگارت قسم که تو نه کاهنی و نه دیوانه. (3)

ص: 71

1- . «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا». (سوره ی مبارکه ی مریم، آیه ی 47).

2- . سوره ی اعراف، آیه ی 68.

3- . سوره ی طور، آیه ی 31.

در سراسر قرآن، حتی يك مورد نمی توان یافت که یکی از پیامبران الهی در مقابل آزار و اذیت های مخالفان خود، بدزبانی و فحاشی کرده باشد و این

در حالی است که پیامبران، قوم خود را با الفاظی چون جاهل، غافل و کافر و ... مورد خطاب قرار می دادند. چرا که هرگز نباید بد زبانی و فحاشی را با بیان واقعیات که مردم خود را بدان ملقب می ساختند خلط نمود؛ چون بیان حقایق و واقعیات عین ادب است؛ اما بد زبانی و فحش دادن حتی به دشمنان دین بی ادبی است، و این همان دستور صریح قرآن کریم است که:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ به معبود کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید. (1)

خاتمه ی این قسمت از بحث را کلامی نورانی از علی (ع) قرار می دهیم که به جمعی از صحابه اش که پیروان معاویه را در جنگ صفین دشنام می دادند فرمود:

انی اکره لکم ان تکتونوا سبائین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر. من خوش ندارم که شما فحاش باشید. اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرید و حالات آنها را متذکر شوید به حق و راستی نزدیک تر و برای اتمام حجت بهتر است. (2)

با تعلیمات مکاتب آسمانی و وجود چنین الگویی است که بزرگان علم اخلاق و عرفان گفته اند:

ص: 72

1- . سوره ی انعام، آیه ی 108.

2- . نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت 206.

بدی را بدی کردن سگساری است. اگر کسی بدی کند و انسان هم در برابر او بدی کند این سگ رفتاری است. زیرا اگر سگی، سگ

دیگری را گاز بگیرد، این یکی هم او را گاز می‌گیرد. نیکی را نیکی کردن خرکاری است. اگر کسی به انسان نیکی کند و انسان هم در مقابل نیکی او نیکی کند. این کار مهمی نیست. زیرا يك الاغ وقتی که شانه ي يك الاغ دیگر را می‌خاراند او هم فوراً شانه ي این یکی را می‌خاراند. بدی را نیکی کردن کار خواجه عبد الله انصاری است. (1)

باشد که این گونه از آداب و رفتار دینی انبیای عظام، الگویی تمام نمای حیات و زندگی ما مسلمانان، خصوصاً سرمشق واقعی نسل جوان قرار گیرد تا بدین واسطه بتوانند کمال و سعادت دنیا و آخرت را تحصیل نمایند؛ چرا که سعادت، فقط با عمل به تعالیم الهی که به واسطه ی پیامبران و رسولانش برای بشر فرستاده شده است، تضمین می‌شود.

نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اکرم (ص) را ذکر کنید.

در کتاب های اخلاقی و آثار روایی، در سیره ی پیامبر اکرم (ص) مطالب زیادی نقل شده است که حدود دویست مورد آن را علامه طباطبایی (ره) در ضمن بحث روایی، در تفسیر المیزان به صورت مفصل بیان داشته اند: (2)

ص: 73

1- . مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق، به نقل از خواجه عبدالله انصاری، ص 13.

2- . المیزان، ج 6، ص 304، بحث روایی.

1. راوي مي گويد از امام حسن مجتبي(ع) خواستم که منطق پیامبر اکرم(ص) را براي من وصف کند، فرمود:

رسول خدا(ص) دايم در فکر بود. بسيار کم حرف بود و جز در مواقع ضرورت، تکلم نمي کرد و وقتي حرف مي زد کلام را از اول تا به آخر با تمام فضاي دهان ادا مي کرد. خُلق نازنينش بسيار نرم بود؛ به اين معنا که نه کسي را با کلام خود مي آزد و نه به کسي اهانت مي نمود؛ دنيا و ناملايمات آن، هرگز او را به خشم در نمي آورد و وقتي که حقي پاي مال مي شد، از شدت خشم، کسي او را نمي شناخت. از هيچ چيزي پروا نداشت تا آن که احقاق حق مي کرد.⁽¹⁾

2. از امام حسين(ع) از وضع داخلي خانه و رفتار پیامبر(ص) با خانواده اش سؤال کردند؛ در پاسخ فرمودند:

وقت خود را در خانه به سه جزء تقسيم مي کرد: جزئي را براي عبادت خدا و جزئي را براي به سر بردن با خانواده و جزئي را به خود اختصاص مي داد. و از جمله ي سيره ي آن بزرگوار اين بود که در مقابل اهل علم و دانشمندان تواضع مي کرد و هر کسي را به مقدار فضيلتي که در دين داشت احترام مي نمود و نيازهايش را برطرف مي ساخت.⁽²⁾

3. امام حسين(ع) از پدر بزرگوارش علي(ع) نقل مي کند که فرمود:

رسول خدا(ص) زبان خود را از سخنان غير مورد لزوم باز مي داشت و با مردم انس مي گرفت و آنان را از خود نمي رماند. بزرگ هر قومي را احترام مي کرد. از مردم، حال مردم را مي پرسيد و هر عمل نيکي را

ص: 74

1- . همان.

2- . همان، 304-309.

تحسين و تقويت مي كرد. و هر عمل زشتي را تقبيح و توهين

مي نمود. در همه ي امور، ميانه رو و معتدل بود و افراط و تفریط نمي كرد. از غفلت مسلمين و انحرافشان ايمن نبود. (1)

4. سيد الشهداء(ع) مي فرمايد: پدر بزرگوارم حضرت علي(ع) درباره ي ادب پيامبر اكرم(ص) در جلسات فرمودند:

دايم خوش رو و نرم خوبود. خشن و درشت خو و فحاش و عيب جو و مداح نبود. خود را از سه چيز پرهيز مي داد: نخست. هرگز احدي را مذمت و سرزنش نمي كرد؛ دوم. هرگز لغزش و عيب هائيش را جست و جو نمي نمود؛ سوم. هيچ وقت حرف نمي زد مگر در جايي كه اميد ثواب در آن مي داشت. (2)

5. غزالي، در احياء العلوم، در باب اخلاق پيامبر اكرم(ص) گويد:

پيامبر(ص) هميشه دعا مي كرد كه خداوند او را به محاسن آداب و مكارم اخلاق مزين گرداند و مي فرمود: «اللهم حسن خلقي و خلقي؛ خدايا خلقت و خوي مرا نيكو گردان» و مي فرمود: «اللهم جنبني منكرات الاخلاق؛ خدايا خوي هاي زشت را از من دور ساز.» سپس خداوند دعاي او را مستجاب نمود و فرمود: «ادعوني استجب لكم». (3)

6. سعد هشام گويد:

ص: 75

1- . همان.

2- . همان.

3- . ترجمه احياء العلوم، ج 2، ص 771.

از یکی از زنان پیامبر اکرم (ص) در مورد اخلاق او پرسیدم، گفت: «آیا قرآن نمی خوانی؟» گفتم: «بلی می خوانم»؛ گفت: «خوی پیغمبر قرآن بود»⁽¹⁾.

7. در کافی به سند خود از طلحه بن زید از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود:

رسول خدا (ص) بیش تر اوقات رو به قبله می نشست⁽²⁾.

8. در اهمیت دادن به نماز و فضیلت اول وقت آن بسیار تأکید داشتند. در بحار الانوار، علامه مجلسی روایتی از عایشه نقل می کند که گفته است:

رسول خدا (ص) برای ما و ما برای او سخن می گفتیم، همین که موقع نماز می شد، حالتی به خود می گرفت که گویی، نه او ما را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم⁽³⁾.

9. نقل است که وقتی آیه ی شریفه ی «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»⁽⁴⁾ نازل شد، حضرت پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

خدای تعالی، مرا ادب نمود به تمام مکارم اخلاق و صفات پسندیده؛ و بزرگ ترین افراد با ادب نسبت به خداوند، همانا پیامبران و اوصیا و کسانی که رفتارشان همانند آنها باشد هستند. و بالاتر از همه ی ایشان از لحاظ اخلاق و ادب، پیغمبر ما (ص) است؛ چنان که خداوند

ص: 76

1- . همان.

2- . المیزان، ج 6، ص 316، حدیث 30.

3- . همان، ص 336، حدیث 159.

4- . سوره ی اعراف، آیه ی 198.

در حقیقت فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ (1) ای حبیب ما، اخلاق نیکویی تو از همه لحاظ عظیم و بزرگ است». (2)

این خلیقات و آداب نه تنها در شخصیت پیامبر اکرم (ص) در تمام طول عمر شریفش هویدا بود، بلکه در اهل بیت پاکش نیز جلوه و تجلی یافته و

همه ی ائمه ی طاهرین (ع) را مزین ساخته است. به عنوان نمونه یک مورد از این ادب بلند الهی را مورد اشاره قرار می دهیم و آن هم وصیت امیر بیان علی (ع) به فرزند بزرگوارش، امام حسن مجتبی (ع) است که او را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

ای پسر من، بهره و نصیب خود را کاملاً از ادب بگیر و دل را آماده کن برای ادب؛ زیرا دل بزرگ تر است از این که پلیدی وارد آن گردد. بدان که هر وقت فقیر شدی، ادب، تو را بی نیاز گرداند و می توانی به خوبی زندگانی کنی و اگر در شهر و دیار غربت رفتی، رفیق و مصاحب و دوست با وفای توست (یعنی با داشتن ادب، ترس و وحشتی نخواهی داشت). ای پسر من، ادب سبب زیاد شدن عقل و باعث پاکی و زیرکی قلب و منشأ فضیلت و بزرگواری است. بدان که دوست واقعی برای کسی به سبب مال و ریاست پیدا نشود؛ بلکه ادب است که تکیه گاه مرد و دلیل عقل و راه نمای صفات و اخلاق نیکویی او می باشد و هر که ادب ندارد، حیوان بی مصرفی بیش نیست». (3)

ص: 77

1- . سوره قلم، آیه ی 5.

2- . دیلمی. ارشاد القلوب، ج 2، ص 194.

3- . همان، ص 195.

پس اگر واقعاً به دنبال آن هستیم که خود را مؤدب ساخته و با ادب نفس به کمالات و فضایل دست یابیم، باید پیرو این الگوهای اخلاقی باشیم و به آنان تأسی نماییم.

ص: 78

بخش پنجم: نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی

اشاره

ص: 79

نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی

قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟

بعد از تبیین دو طریق عمومی که قبلاً برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس، بیان گردید؛ علامه (ره) شیوه ی دیگری را ارائه می کنند که اختصاص به قرآن و اسلام دارد و در هیچ یک از کتاب های آسمانی یافت نمی شود و آن، نوع خاصی از تربیت است که جایی را برای رذایل اخلاقی باقی نمی گذارد.

ادعای علامه (ره) این است که اگر کسی خود را با آموزه های قرآن و تعالیم و احکام آن تربیت نماید، تمامی زشتی ها و پلیدی ها از باطنش زدوده

می شود و دائماً با صفای باطن و عزت نفس و رفتاری شایسته به زندگی و حیات خویش ادامه خواهد داد. و آن شیوه ی سوم این است که:

ص: 81

هر عملي از اعمال و رفتار آدمي براي دو منظور انجام مي گيرد: يا براي رسيدن به عزت و سربلندي آن عمل را انجام مي دهد و يا به خاطر ترس از نيرويي آن را انجام مي دهد تا از شر آن نيرو در امان بماند. قرآن كريم هم عزت را منحصر در خدا مي داند: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ تمام عزت از آن خداست. (1) و هم قدرت و نيرو را منحصر در او کرده و فرمود: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ تمام نيرو از آن خداست. (2)

اگر كسي با علم و اعتقاد به اين دو نکته، عملي را انجام دهد، هرگز انحرافي در رفتار و اخلاقش آشكار نخواهد شد. (3) پس بهترين و ساده ترين راه براي اصلاح اخلاق جوانان اين است كه با شناخت و معرفت و اعتقاد و ايمان به خالق متعال، مانع ورود رذائل اخلاقي در دل شوند؛ يعني نگذارند رذائل اخلاقي در قلب جاي گيرد و سپس به فكر زدودن و پاك كردن آن برآيند. از طريق دفع، اخلاق خويش را اصلاح نمايند نه از طريق رفع. اين كار كودكان و جاهلان است كه با عمل كودكانه و جاهلانه ي خود، قلمي به دست گرفته و بر روي كاغذ سفيد شفاف، خطوط نامعلومي مي كشند و بعد از مدتي كه فهميدند و بالغ و عاقل شدند، مي خواهند آن خطوط را پاك نموده و مطالب زيبا يا نقاشي زيبايي را ترسيم نمايند؛ در اين صورت قطعاً

آن كاغذ شفاف، به سفيدي و شفافيت ابتدايي خود باز نمي گردد؛ چنان كه ميمون بن مهران نقل مي كند:

ص: 82

1-1. سوره ي يونس، آيه ي 65.

2-2. سوره ي بقره، آيه ي 165.

3-3. الميزان، ج 1، ص 355.

چون بنده گناه کند نقطه ای سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند زدوده شود و اگر به گناه باز گردد، آن نقطه زیادت شود تا به حدی که دل را بپوشاند؛ و آن را رین و آلودگی گویند. (1)

پس بهترین راه برای نسل جوان، همین راه است و اگر این راه ممکن نبود، دو شیوه ی قبلی مورد توصیه ی رهبران دینی است.

روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟

همه ی ادیان برای رسیدن به اهداف خویش، برنامه هایی را در مسیر تعلیم و تربیت نسل جوان که نسل کارآمد هر جامعه می باشد ارائه نموده اند. اسلام برخلاف همه ی مکاتب، در این زمینه دارای برنامه ی مدون و جامعی است. در تعلیم تربیتی اسلام، بیش از آن که بر احساسات و عواطف تکیه شود و هدفش تربیت انسان های احساسی باشد، بر مبنای عقل و اندیشه بنا شده است و به جنبه ی عقلانی انسان توجه و تأکید بیش تری دارد. البته در شیوه ی تربیتی اسلام، صرفاً یک سری کلیات عقلی بیان نشده است، بلکه درباره ی عمل و جنبه ی رفتاری و ادب انسانی بیش تر سخن به میان آمده است.

شارع مقدس اسلام در تعلیم گروندگان خود، اکتفا به بیان عقلی و قوانین عمومی نکرده، بلکه مسلمین را از همان ابتدای تشریفشان به اسلام به عمل واداشته، آن گاه به بیان لفظی پرداخته است. (2)

ص: 83

1- . غزالی، احیاء العلوم، ج 3، ص 27.

2- . المیزان، ج 6، ص 258.

بنابراین، یکی از شرایط مهم تعلیم و تربیت صحیح، مطابقت کردار با گفتار است. وقتی معلم یا مربی چیزی را به متعلم می آموزد، باید به همان مقدار عامل باشد وگرنه گفتار او اثر چندانی نخواهد بخشید.

این که بسیاری از مربیان در تربیت فرزندان و یا معلمان و مربیان در تعلیم نوجوانان و جوانان توفیقی به دست نمی آورند، سرش را در همین نکته باید جست که آنان به گفته های خویش در مقام عمل پای بند نیستند. کسی که به گفته های خویش عمل نکند، کلامش تأثیری در دیگران نمی گذارد و این که می بینیم دل های مردم از شنیدن مواعظ برخی از اشخاص، نرم نمی شود و نفوسشان مطیع نصایح آنان نمی گردد، به خاطر عمل نکردن و اعظان به گفتارشان است؛ زیرا دیگران در صحت گفته هایشان تردید می کنند و می گویند اگر گفتار و سخنان آنان حق است، پس چرا خود عمل نمی کنند؟

پس یکی از مهم ترین شرایط تربیت صحیح این است که مربی، دارای صفاتی باشد که دیگران را به تخلّق به آن فرا می خواند؛ زیرا انسان ترسو نمی تواند شاگردی شجاع تربیت کند، یا استادی متعصب و لجوج، دانشمندی آزاده تحویل جامعه دهد. این شیوه دقیقاً همان روشی است که در متون دینی (آیات و روایات) آمده است.

کلام شیوای علی (ع) در نهج البلاغه این است که:

من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احقّ بالاجلال من معلم الناس و مودبهم؛ هر کس که خود را پیشوا و رهبر مردم سازد، باید پیش از آموختن به مردم، به آموزش خویش

پردازد و باید با روش و عمل خود به جامعه ادب آموزد، پیش از آن که ادب را با زبان به دیگران بیاموزد. کسی که خود را علم بیاموزد و ادب نماید، از کسی که به تعلیم مردم و تأدیب آنان می پردازد (و خویشان را فراموش کرده است) به احترام سزاوارتر است. (1)

و نیز در بیانی دیگر فرمودند:

ایها الناس اذا علمتم فاعلموا بما اعلمتم لعلکم تهتدون انّ العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذي لا يستفبق عن جهله بل قد رأيت انّ الحجة علیه اعظم و الحسرة اذوم علي هذا العالم المنسلخ من علمه منها علي هذا الجاهل المتحیر في جهله و كلاهما حائر باثر؛ اي مردم، چون عالم شدید، به علمتان عمل کنید تا هدایت شوید. عالمی که برخلاف علمش عمل کند، چون جاهل سرگردانی است که از نادانی بیدار نشده، بلکه حجت بر او از حجت بر جاهلی که متحیر است زیادتر است و هر دو سرگردان و بی ثمرند. (2)

سلیم بن قیس گوید: از امیر المؤمنین علی (ع) شنیدم که از پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نقل می کرد:

دانشمندان بر دو قسمند: دانشمندانی که علم را به کار بسته و به آن عمل می کنند که بسیار روشن است که این گروه رستگارانند؛ و دیگر عالمانی که به علم خویش عمل نمی کنند؛ همانا اهل جهنم از بوی عالمی که اهل عمل نبوده در اذیت هستند و میان دوزخیان، ندامت و حسرت آن کس سخت تر است که در دنیا شخصی را به سوی خدا دعوت کند و او بپذیرد و عمل کند و به بهشت برود ولیکن دعوت

ص: 85

1-1. نهج البلاغه، حکمت 73.

2- . اصول کافی، ج 1، ص 36.

کننده در اثر عمل نکردن و پیروی از هوای نفس و طولانی کردن آرزویش به جهنم برود. (1)

علاوه بر روایات، آیات متعددی در این زمینه وارد شده که به دو آیه اشاره می شود:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى؛ آیا کسی که به حق و حقیقت راه یافته، سزاوارتر است به این که پیروی اش کنند، یا کسی که راه خود را نیافته و دیگران باید او را هدایت کنند؟! (2)

و یا می فرمایند:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؛ آیا مردم را به نیکی و احسان دعوت می کنید و خود را فراموش می نمایید؟! (3)

علامه (ره) می فرمایند:

با این وصف، افراد پلید که شاید سخنان زیبایی بر زبان آورند، ولی در تعلیم و تربیت دیگران جز افرادی مثل خود نمی توانند تربیت نمایند و انسان های منافق هم چنین. (4)

بنابراین، کسی که به گفته های خود ایمان ندارد و به آن عمل نمی کند، امیدی در او نیست که در تربیت دیگران موفق باشد. بیش ترین عیب و اشکال مسائل تربیتی ما در همین نکته نهفته است که متأسفانه توجه چندانی به آن نمی شود.

ص: 86

1- . اصول کافی، ج 1، ص 45.

2- . سوره ی یونس، آیه ی 35.

3- . سوره ی بقره، آیه ی 44.

4- . المیزان، ج 6، ص 259.

پس بهترین شیوه ی تربیتی جوانان و نوجوانان در دو نکته نهفته است: یکی ایمان و اعتقاد به سخنانی که بر زبان جاری می سازیم و دیگر، عمل کردن به طریقه ای که به متعلمان خویش می آموزیم. اگر این دو شرط در هر مربی یا معلمی وجود داشت، امید به خیرش هست و در غیر این صورت، امید چندانی در موفقیت یا در رساندن خیر به دیگران برای چنین شخصی وجود ندارد.

پس در دین به جوانان و نوجوانان توصیه شده است که در این بُعد خود را تقویت نمایند و کسانی را مربی و الگویی خویش قرار دهند که از حیث عملی انسان های وارسته ای باشند، نه این که صرفاً عالم باشند؛ بلکه اگر عالمند، عالم عامل باشند.

شاید بهترین شیوه و زیباترین طریقه ی تعلیم و تربیت در مکتب انسان ساز اسلام، داستان موسی و خضر پیامبر و چگونگی برخورد این

استاد و شاگرد در مقابل یک دیگر است. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این داستان، نکاتی را متذکر می شود که بسیار حایز اهمیت است.

آغاز تا پایان این داستان سرشار از ادب است. اول این که حضرت موسی (ع) کلام خود را به صورت استفهام آورده و گفت: آیا می توانم تو را پیروی کنم؟ دوم این که همراهی خود با او را به نحو پیروی و متابعت یاد کرد نه همراهی و مصاحبت. سوم این که پیروی خود را مشروط به تعلیم نکرد، بلکه گفت تو را پیروی می کنم باشد که مرا تعلیم دهی. چهارم این که خود را رسماً شاگرد او خواند. پنجم این که علم او را تعظیم نمود و به خداوند نسبت داد و گفت از آنچه تعلیم داده شده ای و نگفت از آنچه می دانی. ششم این که علم او را به کلمه ی رشد مدح نمود. هفتم آن که پاره ای از علم خودت را به

من تعلیم بده. هشتم این که دستورات خضر را امر او نامید و بدین وسیله، شأن استاد خود را بالا برد. نهم این که گفت ان شاء الله چنین خواهیم کرد و با این لفظ، رعایت ادب را نسبت به خداوند ادا کرد.

در مقابل، استادش نیز با رعایت ادب، اولاً با صراحت او را رد نکرد بلکه با اشاره فرمود: تو توانایی دیدن کارهای مرا نداری. ثانیاً وقتی موسی وعده داد که مخالفت نکند، او امر به اطاعتش نکرد. ثالثاً به طور مطلق از سؤال، او را نهی نکرد. (1)

این گونه برخورد استاد و شاگرد می تواند بهترین شیوه ی تعلیم و تربیت و کامل ترین روش اخلاقی برای همه ی معلمان و متعلمان قرار گیرد.

ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟

همه ی رفتارها و عمل کردهای انسان، ناشی از عقاید و ایمانی است که او نسبت به معاد و مبدأ دارد؛ اما این که تأثیر این ایمان تا چه حد است، محل تأمل است.

در این که آیا ایمان به قیامت، اثر اخلاقی بر جای می گذارد یا خیر، دو اشکال مهم وارد شده است: یک اشکال این است که اگر ایمان در رفتار مؤثر باشد، پس چرا برخی از معتقدین به خدا و قیامت، رفتاری عادلانه و برخوردی خدا پسندانه و اخلاقی دینی ندارند؟ اشکال دیگر این است که ایمان به قیامت موجب انحطاط و عقب ماندگی و مانع پیشرفت تمدن بشری

ص: 88

می‌گردد؛ چون ذکر و یاد مرگ به انسان اجازه نمی‌دهد که به فعالیت‌های اجتماعی دست زند. پس تأثیر ایمان یک تأثیر منفی است نه مثبت.

قبل از تبیین بحث، ابتدا پاسخ این دو شبهه را داده، سپس وارد اصل موضوع می‌شویم.

پاسخ اشکال اول این است که رفتار ناشایست از فردی که دارای اعتقاد و ایمان به خدا و قیامت است، دلیل بر بی‌اعتقادی او نیست؛ بلکه دلالت بر ضعف ایمان وی دارد. شکی نیست که ایمان دارای مراتب است و به مقدار درجه و مرتبه‌ی ایمان، تأثیراتی در رفتار حاصل می‌شود. هر چه ایمان و اعتقاد قوی‌تر و مستحکم‌تر باشد، مطابقت عمل با آن بیش‌تر است و هر چه قدر پایه‌ی اعتقادی ضعیف‌تر باشد، پیوند عمل با ایمان کم‌تر است. بنابراین، عمل با اعتقاد پیوند و ارتباط نزدیک دارد و این پیوند دارای مراتبی است.

پاسخ اشکال دوم این است که اعتقاد به آخرت نه تنها موجب انزوا و دوری فرد از اجتماع و یا باعث رکود اخلاقی فرد نمی‌شود، بلکه بهترین عامل و انگیزه برای نشاط و شادابی زندگی و هدفمند شدن حیات انسانی می‌گردد. این ادعا، هم با منطق و عقل قابل اثبات است و هم با نقل.

دلیل عقلی بر اثبات کلام ما این است که هرگاه دو قانون وجود داشته باشد که یکی محدود به زندگی مادی انسان باشد و شامل نیازهای چند روزه‌ی دنیا بشود و همه‌ی هستی او را در این دنیا فرض نماید و قانون دیگری هم باشد که همه‌ی نیازهای او را لحاظ نموده و جنبه‌های معنوی و روحی را علاوه بر ابعاد مادی او مورد توجه قرار دهد، قطعاً عقل، آن قانونی را پذیرا است که کلی‌تر و عام‌تر باشد، و وقتی قانونی حیات را جاوید

مي داند براي ساختن آخرتي بهتر، بايد در دنيا به دنبال خير و منفعت رساندن به خلق خدا بود.

دليل نقلي ما اين است كه آيات و روايات زيادي وجود دارد كه با صراحت بيان مي كنند حيات طيبه و پاك در پيروي از قوانين الهي و تعاليم انبياست. اگر انسان بخواهد به كمال و سعادت برسد، لازمه اش تبعيت از قوانيني است كه خداوند براي او تشریح نموده است، نه مقررات و قوانيني كه ساخته و پرداخته ي فكر بشر باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ اي كساني كه ايمان آورده ايد، دعوت خدا و پيامبر را اجابت كنيد،

هنگامي كه شما را به چيزي فرا مي خوانند كه مایه ي حيات شماست. (1)

يعني دعوت اسلام، در حقيقت دعوت به سوي حيات اجتماعي، اخلاقي، فرهنگي، سياسي و معنوي و در يك جمله، دعوت به سوي زندگي واقعي انساني است.

پس آيين آسماني، حيات انساني را يك زندگي جاويد و بي نهايت تشخيص مي دهد كه هرگز با مرگ قطع نشده و براي هميشه باقي و پايدار است؛ به گونه اي كه خوش بختي و بدبختي آن سراي وي به تناسب صلاح و فساد اعمال اين سراي اوست و به همين جهت براي انسان برنامه ي حيات تعقلي تنظيم مي كند نه حيات عاطفي. (2)

ص: 90

1-1. سوره ي انفال، آيه ي 24.

2- . فرازهايي از اسلام، ص 167.

قوانین الهی به تمام ابعاد وجودی انسان توجه دارد و به همین خاطر آنان که به این قانون پایبند بوده باشند، از هر جهت یک انسان کامل و واقع بین خواهند بود. چنین قانونی نه تنها در فکر و روح تأثیر می‌گذارد بلکه در اعمال فردی و اجتماعی انسان مؤثر واقع می‌شود.

تأثیر همین ایمان است که جلوی افراط در مادیت و شهوت پرستی و خودکشی و... را می‌گیرد و بسیار روشن است که چنین اعتقادی هرگز مانع نشاط کار و فعالیت اجتماعی و بروز رفتارهای اخلاقی نخواهد شد؛⁽¹⁾ بلکه بهترین شادابی و امید را در تمامی ابعاد زندگی انسان به ارمغان خواهد آورد.

اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی (ع) بر دیگران برتری دارند؟

در میان ادیان و مذاهب، دینی موفقیت بیش تری دارد که از هر جهت کامل تر باشد. شریعتی قادر است انسان‌های با فضیلت و شخصیت‌های نمونه تربیت نماید که کم‌ترین تبعیض و بی‌عدالتی در آن نباشد.

یکی از شبهاتی که در مجامع علمی دانشگاهی و حوزوی مطرح می‌شود، این است که اگر شما ادعا دارید اسلام، تنها دین نجات بخش انسان‌هاست و هیچ ظلم و بی‌عدالتی در آن نبوده، هیچ فرقی میان سیاه و سفید، پادشاه و رعیت، قوی و ضعیف و عرب و عجم نیست، پس چرا فرزندان امام علی (ع)

ص: 91

و سادات علوي، در دين اسلام بر ديگران امتياز و برتري دارند؟ آيا اين امتياز سادات، برخلاف آيه اي نيست كه ملاك برتري افراد را خدا ترسي و تقوا و اعمال صالح مي داند؟ چگونه از يك طرف شعار عدالت خواهي سر مي دهيد و از طرف ديگر، سادات را بر ديگران امتياز مي بخشيد؟

اين يكي از شبهاتي است كه طرح آن براي نسل جوان جامعه به جهت عدم اطلاع كافي آنان مي تواند منشأ برخي از انحرافات اعتقادي و اخلاقي گردد. به همين خاطر پاسخ اين شبهه را آن گونه كه در قرآن آمده، از ديدگاه علامه (ره) بيان مي نماييم.

در پاسخ به اين پرسش بايد گفت كه هيچ ترديدي وجود ندارد كه اسلام، دين عدالت است و هيچ شريعتي در مقام ادعا و عمل در اين زمينه نمي تواند با اسلام برابري نمايد.

رهبران ديني در اسلام، هم شعار عدالت اجتماعي، اصلي ترين شعارشان بوده و هم در مقام عمل كم ترين تخطي از آن نداشته اند؛ چنان كه دوست و دشمن در عدالت حضرت علي(ع) شهادتش را به خاطر شدت عدالتش مي دانند؛ اما با همه ي اين اوصاف، ريشه ي برتري و امتياز گروه ي خاص (سادات) بر ديگران، به جهت آيه اي در قرآن است كه به موجب آن، خداوند به پيغمبر(ص) امر کرده كه از مردم بخواهد با خويشاوندان وي معامله ي دوستي و مودت نمايند. [\(1\)](#) سرّ و حكمت اين درخواست خدای تعالی از پيامبر اکرم(ص) بعد از رحلت او مشخص شد كه آن ظلم ها و ستم هايي بود كه در

ص: 92

طول تاریخ با نسل هیچ رهبر و پیشوایی نشده است. سلسله ی سادات، قرن ها هیچ گونه تأمینی نداشتند، کشته می شدند و سرهای بریده ی ایشان را به عنوان ارمغان از شهری به شهری دیگر می بردند، آنان را زنده زنده دفن می کردند و دسته دسته در پی ساختمان ها و دیوارها می گذاشتند، آنان را

زندانی و مسموم می کردند. سال ها گذشت تا این که شیعه استقلال یافت و توانست در احترام سادات بکوشد. (1)

اکنون نیز شیعیان خصوصاً سادات در برخی از کشورها از دست دشمنان در امان نیستند و امنیت جانی و مالی ندارند؛ مثلاً در پاکستان افراد سپاه صحابه، برخی از روزها در کنار جاده کمین می زنند و اتوبوس را متوقف می کنند و مسافران را بازدید کرده، کارت شناسایی آنان را نگاه می کنند؛ اگر اسم کسی «علی» باشد، در کنار خیابان او را گردن می زنند.

پس اگر خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: به مردم بگو که: «اجر و پاداش رسالت، دوستی با اهل بیت من است» به جهت این بوده است که خداوند می دانست با اهل بیتش بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) چه برخوردی خواهند نمود. بنابراین به خاطر کاستن از آن ستم ها چنین کلامی را بر رسولش وحی نموده است، و این به معنای نابرابری و بی عدالتی در شریعت شمرده نمی شود.

چون خداوند نفرموده است که از حیث حقوق اجتماعی، آنان از دیگران برترند و هرگاه خطا و معصیتی و یا جرم و جنایتی را انجام دادند، نباید

ص: 93

مجازات گردند و یا خداوند در قیامت معاصی شان را نادیده می‌گیرد و آنان را از عذاب خویش نجات می‌دهد.

آیا علل انحراف جوانان تحصیل کرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟

پرسش این است که چرا جوانانی که به دنبال تحصیل علم می‌روند و بر معلومات خود می‌افزایند، نه تنها بر معرفت دینی و اعتقادات مذهبی شان افزوده نمی‌شود، بلکه به مراتب، از اعتقاد دینی شان کاسته می‌شود؟ آیا نمی‌توان منشأ این روی گردانی یا تزلزل اعتقادی برخی از جوانان را از ناحیه‌ی دستورات و تعالیم دین، که با دنیای مدرن امروز، قابل تطبیق نیست دانست؟

این اشکالی است که بعضی از متفکران و روشنفکران ما مطرح می‌نمایند و به تبع آنها، عده‌ای از جوانان که آگاهی چندانی از معارف دینی و مذهبی ندارند با صراحت می‌گویند که اگر مسلمانان در کشورهای اسلامی، همیشه عقب مانده‌اند، به خاطر قوانین و مقرراتی است که محدود بوده، پاسخ‌گویی مسائل امروز جوامع انسانی نیست و گرنه اگر قانون شرع و تعالیم دینی، مسلمانان را در مقام اعتقاد و عمل محدود نمی‌ساخت، کشورهای شرقی مسلمان، همانند جوامع غربی پیشرفت‌های چشم‌گیری می‌داشتند.

هرگاه شخصی چند فرمول ریاضی را فرا بگیرد، هرگز نخواهد توانست همه‌ی مسائل ریاضی را با همان چند فرمول خاص حل کند و اگر مسائل متعددی به او بدهند که هیچ ارتباطی با فرمول‌هایی که آموخته است نداشته باشد، نمی‌تواند بگوید که علم ریاضی پاسخ‌گو نبوده و علمی محدود است،

پس باید به سراغ علم دیگری رفت. این که جوانی به دنبال تحصیل علوم فیزیک و شیمی و ریاضی و ... برود و مراحل عالی این علوم را هم سپری

کند، چه ارتباطی با معرفت او در علوم دینی دارد؟! بله اگر او با کسب علوم در رشته های مختلف به سراغ علوم دینی برود، خیلی بهتر و آسان تر دین را فهم و درک می کند، اما اگر با مسائل دینی و علوم مذهبی سر و کار نداشته باشد، ذره ای بر معرفت دینی او اضافه نمی شود. اگر کسی قطره ای از آب زلال دریای معارف دین را چشیده باشد، به خوبی خواهد دانست که در اسلام کم ترین کاستی وجود ندارد و احکام دین، نه تنها برای جوامع مدرن امروز، بلکه پاسخ گوی همه ی نیازهایی است که تا روز قیامت برای بشر مطرح خواهد بود.

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما هیچ چیزی را در قرآن فرو گذار نکردیم. (1)

قطعاً برای انسان ها هیچ نیازی وجود نخواهد داشت که تعلیمات دینی در اسلام، آن نیاز را پاسخ نداده باشد؛ چون در این صورت مفهومی آن است که دین کامل نیست و این با نص صریح قرآن مخالف است.

علامه (ره) ضمن بیان این نکته که روی گردانی جوانان تحصیل کرده ی مسلمان، به خاطر قوانین دینی نیست، می فرماید:

ادیان آسمانی و به خصوص دین اسلام از يك حیات ابدی و سرمدی انسان و ارتباط جهان انسانی با ماورای طبیعت بحث می کند و این طرز بحث، چه ارتباطی به علم و صنعت امروز دارد؟ موضوع

ص: 95

بحث علم امروزي، ماده و خواص ماده است و صنعت امروزي، کار به ماوراي ماده ندارد. و دليل اين که روگرداني جوانان تحصيل کرده

از دين به جهت نقص در دين نيست، اين است که دروغ و خيانت و چاپلوسي و بي عفتي و بي بند و باري در ميان بعضي از جوانان تحصيل کرده ي ما دایر است و اين خود گواه است که آنان غالباً با هرگونه پاكي و راستي و درستي، دشمن مي باشند، نه تنها با دين؛ و از طرف ديگر عده ي کثيري از جوانان تحصيل کرده داريم که با اخلاق پسندیده، آراسته و به معارف، آشنا و به همان قوانين (به اصطلاح عقب افتاده) عامل هستند و هيچ گونه تضادي نمي بينند و هرگز در زندگي احساس رنج نمي کنند.⁽¹⁾

اگر اين شبهه، يك شبهه ي منطقي و اشکال به جايي بود، لازم بود که همه ي جوانان تحصيل کرده، از دين برمي گشتند؛ در حالي که بسيارند افراي که مدت ها حتي در جوامع غربي تحصيل مي کنند، به جاي کاسته شدن از ايمانشان، بر تعهد و اعتقادات ديني آنان افزوده مي شود.

پس در حقيقت، گناه اعراض جوانان تحصيل کرده ي مسلمان ما از دين، به گردن طرز تعليم و تربيت فرهنگي و اوليا ي بي عنايت و وظيفه شناس فرهنگي ما است، نه به گردن قوانين ديني و فضاييل انساني و مقررات اخلاقي.⁽²⁾

بنابراين بايد نقص را از جانب خود بدانيم نه از طرف دين. اگر ما نتوانستيم در بُعد معرفت ديني، اندیشه ي خود را ارتقا بخشيم و نيز در مقام عمل

ص: 96

1- . فرازهايي از اسلام، ص 319.

2- . فرازهايي از اسلام، ص 320.

پای بندی از خود نشان دهیم، منطقی نخواهد بود که عیب و نقص را به اسلام نسبت دهیم که بهترین و کامل ترین دین است.

چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟

یکی از دغدغه های هر انسان عاقلی این است که چه تدبیری بیندیشد تا آینده ی سعادت مندی داشته باشد، چه اعمالی را انجام دهد تا در دنیای پس از مرگ در میان آتش الهی نسوزد؟

آیا عمل به ظواهر دین، کافی است که انسان وارد جهنم نشود و آیا عقیده و عمل به برخی از جوانب دین که به سود و نفع ما است و ترك ابعاد دیگر آن، که شاید با مصالح مادی ما سازگار نباشد، می تواند ما را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون ساخته، مایه ی رهایی مان از جهنم گردد؟

در میان کشورهای شرقی مسلمان، کم نیستند افرادی که در عمل به دین، عقل شخصی خود را به جای حق، معیار قرار می دهند و فکر می کنند دین همان است که آنان می فهمند، نه آن که رهبران آن گفته اند.

بسیاری از ما مسلمانان که در بُعد فردی تعالیم دین، بلکه در بُعد اجتماعی آن به خطا می رویم، به خاطر همین تقدم معیار عقل بر حق و حقانیت دین است که سعی نکرده ایم دین را از اهلش بگیریم تا از افراط و تفریط در امان بمانیم. و تا زمانی که افراد عادی، رهبران الهی و پیشوایان دینی را الگوی عملی در زندگی و حیات اجتماعی خود قرار ندهند، بسیار بعید است که بتوانند از آتش جهنم رهایی یابند.

اگر تاریخ اسلام از زمان نبی مکرم اسلام (ص) تا به امروز مطالعه شود، به خوبی روشن می شود که گمراهان چه کسانی بودند و گمراهی و انحراف، بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) به خاطر چه چیزی بوده است. هیچ تردیدی برای عالمان دینی، حداقل علمای شیعه وجود ندارد که منشأ

گمراهی و ضلالت و تمام علت تفرقه و جدایی میان مسلمین، در این نکته نهفته بود که عقل را مقدم بر حق قرار داده، با دستورات صریح پیامبر اکرم (ص) مخالفت نمودند.

از زمان بعثت رسول خدا (ص) این اصل کلی وجود داشته است که هرگاه مردم از رهبران الهی و دینی اطاعت کرده اند، منسجم بوده اند و در نتیجه ی آن، بزرگ ترین تمدن تاریخی را برای بشریت به وجود آورده اند و هر زمان که این معیار را از دست داده اند رو به ضعف و سستی گراییده اند.

علاّمه طباطبایی و امام خمینی (ره) در این زمینه، نظر و اندیشه ی واحدی را ابراز کرده اند. عقیده ی علامه این است که اگر اهل جهنم به سخن پیامبران و رسولان خود گوش می دادند و در مقام عمل به آنها التزام داشتند و در برابر راهنمایی و هدایت آنان خاضع بودند، هرگز وارد جهنم نمی شدند. (1)

در آیات بسیاری خداوند این نکته را متذکر می شود که انسان باید در روش زندگی فردی و اجتماعی، تابع حق باشد نه تابع هوی و هوس؛ حکم عقل سلیم را بپذیرد نه عقل توأم با خیال و وهم را، اگر چنین نکند باید منتظر روزی سخت و عذابی دردناک و ناگوار باشد. نه تنها دین حق و

ص: 98

گرایش به آن يك امر فطري است، بلکه وجود حاکمیت دین هم امری فطری.

مسئله ي ولایت و رهبري مسئله اي است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی تواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادي خود آن را

درک مي کند و از بدیهیات فطرت است. پیامبر اکرم(ص) در حال حیات خود شخصاً به سرپرستی جامعه ي اسلامي پرداخته و در همه ي شئون مختلف زندگی مسلمین، افرادی را برای ولایت و قضاوت و تعلیم و تربیت و تبلیغ دین می گماشت.

مسئله ي ولایت یکی از مواد و اساس شریعت است که مانند سایر مواد مشروعه ي دینی برای همیشه در جامعه ي اسلامي باید زنده باشد. (1)

همه ي این توجهات برنامه ي دین به امور مسلمین و شئون اجتماعی مردم برای نجات آدمیان از گمراهی و ضلالت و در نتیجه رهایی آنان از آتش دوزخ است؛ چون هیچ يك از تعالیم دین بدون حکمت نبوده، همه ي آنها در راستای متعالی نمودن انسان و ارتقا و سعادت او در دنیا و آخرت وضع شده اند.

امام خمینی(ره) با توجه به متن دین، همان برداشتی را ارائه می نمایند که علامه (ره) ارائه داده اند. امام دلیل حاکمیت دین و لزوم حکومت را ماهیت و کیفیت قوانین اسلام می داند. قرآن و سنت شامل دستوراتی است که بشر

ص: 99

برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. همه ی قوانین اسلام برای تربیت انسان است. (1)

لزوم حکومت در اسلام برای هدایت مردم است و اگر حکومتی نباشد که مردم بدان تمسک نمایند و یا این که حکومتی باشد و مردم منقاد و مطیع نباشند، قطعاً نه سعادت دنیا حاصل است و نه سعادت آخرت.

این دو متفکر بزرگ جهان تشیع در آثار خویش تصریح بر این دارند که:

اولاً، احکام اسلام تنها در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود، بلکه احکام و تعالیم اجتماعی آن بیش از تعالیم فردی آن است.

ثانیاً، تأکید دین در عمل به احکام اجتماعی، اگر بیش تر از تعالیم فردی آن نباشد کم تر نیست.

ثالثاً، عامل اصلی نجات و رستگاری مسلمین، علاوه بر دو عامل مذکور، تمسک به اصل ولایت و عمل به مواعظ و نصایح و دستورات رهبران الهی در زندگی است؛ چنان که اهل جهنم در پاسخ فرشتگان که از آنان می پرسند مگر خداوند برای شما پیامبر نفرستاد؟ می گویند: فرستاد؛ ولی ما زیر بار نرفتیم و گفتیم خدا هیچ پیامبری نفرستاده و شما با دیگران هیچ فرقی ندارید. و می گویند اگر ما در دنیا به نصایح و مواعظ پیامبران گوش فرا می دادیم و یا در سخنان آنان تعقل می کردیم، امروز اهل جهنم نبودیم. (2)

ص: 100

1- . ولایت فقیه، ص 21.

2- . سوره ی مبارکه ی ملک، آیه ی 11 - 7.

پس راه ورود به بهشت و دوری از جهنم و عذاب الهی، فقط در عمل به تعالیم دین در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود؛ بلکه عمل به تعالیم فردی و اجتماعی هر دو با هم لازم و ضروری است.

آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟

برخی این شبهه را مطرح می کنند که اخلاق و رفتارهای اخلاقی در اجتماع انسانی ضامن اجرا ندارند؛ یعنی هیچ پشتوانه ی عملی برای اخلاق

وجود ندارد؛ به همین جهت نمی توان گفت که صفات اخلاقی دارای ثبات و استقرار و دوام هستند.

با توجه به مطالب گذشته، جواب این اشکال بیان شد. توضیح مطلب این است که اخلاق به صفات درونی می گویند که حالت استقرار و ثبات پیدا کرده است و این صفات از یک طرف در ضمانت اعتقاد و ایمان و از طرف دیگر در ضمانت عمل می باشد و اگر انسان به واسطه ی اسباب و عواملی از اعتقاد منصرف شود و یا این که در مقام عمل نتواند به خاطر عواملی آن فعل را انجام دهد یا فعل مخالفی از او سرزند، فعل اخلاقی او از بین خواهد رفت. (1)

به عنوان مثال کسی که ایمان و اعتقاد به مقدم داشتن دیگران بر خویشتن نداشته باشد، هرگز فضیلت ایشان از او سر نخواهد زد. و یا اگر کسی معتقد به

ص: 101

1- . فرازهایی از اسلام، ص 241.

دفاع از حریم مقدسات نباشد، ممکن نیست که متصف به صفت شجاعت گردد.

پس محکم ترین پشتوانه و ضمانت اجرایی برای اخلاق، همان اعتقاد و ایمان و عمل است و هر قدر ایمان راسخ تر و قوی تر گردد و عمل تکرار شود و در مقام عمل از آن بیش تر مراقبت شود، صفات اخلاقی آسان تر ظهور و بروز پیدا می کنند. اگر شخص یا گروهی معتقد باشند که دروغ گفتن، آنها را از خوش بختی دنیا باز می دارد هرگز دروغ نخواهند گفت.

چنان که امروزه در کشورهای پیشرفته مشاهده می کنیم که قوانین اجتماعی کاملاً به واسطه ی مردم اجرا می شود و افراد آن جوامع، به وظایف اجتماعی خود پایبندند، به یک دیگر دروغ نمی گویند، به جامعه ی خود خیانت نمی کنند، وطن فروشی و اهانت به مقدسات ملی و به قوانین سیاسی و اجتماعی از آنان بسیار کم سر می زند؛ چون از یک طرف معتقدند که این امور موجب سعادت و خوش بختی آنان می شود و از سوی دیگر قدرت حاکمه و محیط مناسب آنها را مدد می رساند و همین، بهترین ضمانت اجرایی است.

اما وقتی ایمان و اعتقاد نباشد و در کنارش کمک های عملی وجود نداشته باشد، هیچ ضمانتی برای رفتار اخلاقی نیست؛ چنان که در همان کشورهای غربی با این که به برخی از مسائل اجتماعی خیلی مقیدند، اما برای مسائل دیگری چون بی بندوباری های اخلاقی، روابط زشت جنسی و می گساری هیچ اهمیتی قائل نیستند؛ به خاطر این که نه اعتقاد و ایمان به پرهیز از این مسائل دارند و نه کسی آنها را در دور کردن از این اعمال قبیح و زشت یاری می رساند.

پس اگر در دنیای جدید، این همه انحطاط اخلاقی وجود دارد، بدان معنا نیست که اخلاق، ضمانت اجرایی ندارد؛ بلکه به خاطر عدم اعتقاد و عدم قانون مدونی است که پشتوانه ی عملی افراد آن جوامع باشد.

راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟

برای ما و آنان که در ابتدای راه علم و معنویت قرار دارند، این پرسش مطرح است که چگونه می توان راه کمال را طی نمود و به مدارج عالی انسانی دست یافت؟

تردیدی نیست که هر انسان عاقلی به دنبال کمال و سعادت خویش است و لازمه ی سلامت روحی و عقلی انسان این است که طریق تکامل را بدانند، پس جست و جوی جوانان برای رسیدن به مدارج معنوی و کمالات انسانی امری بدیهی و معقول است. و اگر کسی به دنبال چنین پرسشی نباشد جای تأمل است.

علامه طباطبایی (ره) در پاسخ پرسش مزبور به دو نکته ی بسیار مهم در این باره اشاره فرموده اند که هر یک از آن دو، می تواند راه حل خوبی برای جوانان باشد:

الف . داشتن عقیده ی راسخ و استوار، نسبت به منطق و وحی، از تأکیدات ایشان بوده است و زمانی که از مشکلات طریق کمال از ایشان سؤال کردند فرمودند:

آن همه مصایب را مشایخ دیدند و حرف های ناگوار را شنیدند و سنگ حوادث را خوردند؛ لیکن از آن گوهر گران بهای عقیده شان و از آن تفسیر انفسی آیات و روایات دست برنداشتند و با آن همه شقاوت و رنج، معارف را در دل دفتر ها نوشتند؛ بنابراین حق این است و راه

این است و خودتان را دریابید و به منطق و حی آشنا شوید تا مؤدب به آداب الهی بشوید. (1)

ب. مراقبت از نفس و نگهبانی از دل و محافظت باطن از شرور شیطانی، یکی دیگر از تأکیده‌های آن مرد بزرگوار بوده است. در مقام پند و موعظه، به شاگردان می فرمودند:

تخم سعادت، مراقبت است. مراقبت یعنی؛ کشیک نفس کشیدن. یعنی حریم دل را پاسبانی کردن. یعنی سر را از تصرفات شیطانی حفظ داشتن. پاسبان حرم دل بودن. این تخم سعادت را باید در

مزرعه ی دل کاشت و بعد با اعمال صالحه و آداب و دستورات قرآنی، این نهال سعادت را پروراند. (2)

شبه همین مواعظ را امام خمینی (ره) خطاب به طلاب فرموده اند که :

اگر خدای ناخواسته در خلال تحصیل، فقط در فکر این باشید که دقایق علمی را یاد بگیرید و در فکر تهذیب نباشید و خودتان را به آداب مهذب نکنید، این علم اثری ندارد. باید قدمی که در راه تحصیل برداشته می شود، اگر عرض نکنم دو قدم، لا اقل یک قدم هم در باب تهذیب اخلاق و استقرار ایمان در قلب برداشته شود. این کار تفکر لازم دارد، مراقبت لازم دارد. (3)

پس آنچه که مورد تأکید و توصیه ی بزرگان دین و ائمه ی معصومین (ع) است، تشویق و احیای تفکر در مسائل دینی و تکامل معرفت عقلی (نه احساسی) و عمل به احکام فردی و تعالیم اجتماعی اسلام است که مؤدب شدن به آداب دینی و متخلّق شدن به اخلاق الهی، در هر انسانی مرهون همین دو نکته است. و توصیه ی ما به جوانان و نسل کارآمد جامعه ی دینی

ص: 104

1-1. یادها و یادگارها، ص 33، 32.

2- . همان.

3- . نهضت امام خمینی (ره)، ص 156.

این است که بیش از به کارگیری عواطف و احساسات در زندگی، از معرفت عقلی مایه بگیرند که بهترین راهنما و رسول باطنی است. تا زمانی که در جامعه ی اسلامی، نسل جوان به علم و معرفت روی آورده و به تعالیم دین پایبند باشند، جامعه ی اسلامی رو به ترقی و تکامل و پیشرفت خواهد بود؛ در غیر این صورت تردیدی نیست که مسیر انحطاط را طی خواهد نمود.

باشد که همه ی ما با درایت هرچه بیش تر و بهتر با پاسداری از دست آوردهای نهضت امام خمینی(ره) و حراست از خون پاک شهدا و

اطاعت از استوانه ی حقیقی نظام و پذیرش مواعظ حکیمانه ی آن رهبر حکیم و فرزانه بتوانیم جامعه ای پیشرفته و مورد قبول در جوامع انسانی به منصفه ی ظهور رسانده، و جامعه ی مترقی دینی را به عنوان الگوی نمونه ی جوامع انسانی معرفی نماییم.

بخش ششم: نسبت تمدن ها با اصول اخلاقي

اشاره

ص: 106

دیدگاه متفکران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟

چنان که در بحث قبل گفته شد، متفکران غربی به این مطلب اعتراف دارند که فرهنگ و تمدن غرب، هیچ پایه و اساس محکمی ندارد و جز تباهی و هلاکت برای بشر غربی، هیچ ارمان دیگری نداشته است. جالب است که آنها منصفانه به این بُعد قضیه نگریسته، به سستی و ضعف تمدن خود اعتراف می کنند؛ ولی در عین حال از باب تعصب و یا انسجامی که در میان خود دارند، حاضر نمی شوند به تمدن مترقی اسلام توجه کنند و به استحکام و بالندگی آن اشاره نمایند؛ البته برخی از آنان در آثار خود به ترقی تمدن اسلامی اشاره نموده اند؛ ولی بیش تر متفکران غربی این حریت و آزادی اندیشه را در مقابل فرهنگ و تمدن مقابل، از خود نشان نمی دهند. و

برخي ديگر به تبليغات سوء عليه تمدن اسلامي پرداخته، از ضعف و ناتواني آن در رشد و تكامل اجتماعي انساني، سخن رانده اند. اين گروه از شرق شناسان غربي گفته اند كه تمدن اسلام هرچند مايه ي پيشرفت و ترقي مسلمين شده است، ولي اگر به خوبي جست و جو شود، مشخص خواهد شد كه فرهنگ و تمدن اسلام داراي يك دسته مواد اخلاقي است كه همه ي انبيا آنها را براي بشر گوشزد کرده اند و همين مواد اخلاقي موجب ترقي و تكامل مسلمين شده است.

در مقابل اين گروه از متفكران غربي، بايد گفت كه اين حداقل اعتراف شما نشانه ي حقانيت اين تمدن است و نكته ي ديگر اين كه همين مقدار از حقانيت، دليل حقيقت داشتن اصل آن تمدن است؛ چرا كه چگونه مي شود گروه ي از حيث اخلاقي و انساني به واسطه ي تعاليمي به رشد و تعالي برسند ولي تعاليم آن فرهنگ و تمدن باطل باشد. علامه طباطبائي (ره) در مقام ردّ اين گونه از سخنان نسبت به شأن تمدن اسلامي مي فرمايند:

چنين گفتاري بسيار بي پايه است؛ براي اين كه نتيجه، هميشه فرع مقدمه است و آثار خارجي كه مترتب بر هر نوع تربيت مي شود آن آثار، زاييده ي نوع معارفي است كه آن مكتب دارد. (1)

ص: 109

آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟

شبهه‌ی دیگری که برخی مطرح کرده‌اند، این است که هرچند اسلام در گذشته‌ی دور در میان اقوام و ملل متعدد پیشرفت‌های چشم‌گیری داشته است، اما امروزه با پیشرفت تکنولوژی غرب و جای‌پایی که در میان ملل مختلف پیدا کرده است، قابل اجرا نیست. تمدن اسلامی با توجه به قوانینی که دارد، برای جوامع امروزی قابل اجرا نیست؛ اما تمدن مغرب زمین قابل ثبات و دوام است. و علت ثبات تمدن غرب و عدم استمرار تمدن اسلامی، این است که تمدن غرب روش اجتماعی خود را بر اساس اراده‌ی ملت و خواست طبیعی مردم قرار داده است و خواست اکثریت را ملاک و معیار اعتبار دانسته است؛ ولی تمدن اسلام چنین چیزی را معتبر نمی‌داند. این شبهه نه تنها از جانب غربیان مطرح شده است؛ بلکه برخی از فضایی‌دینی نیز آن را مطرح می‌نمایند.

پاسخی که علامه (ره) ارائه می‌کنند، با ذکر مقدماتش بسیار مفصل است، ولی عصاره‌ی کلام آن بزرگوار این است که: گفته می‌شود که رویه‌ی اسلام در اوضاع فعلی دنیا قابل اجرا نیست. این بدان معناست که اوضاع حاضر، مناسب با احکام اسلام نیست و این سخن درستی است، ولی نتیجه‌ی آن مترتب نیست؛ چون اوضاع اجتماعی هیچ‌گاه ثابت نبوده است. صرف این که مرامی بر وضع حاضر انسانی انطباق پیدا نکند، دلیل نمی‌شود که آن مرام باطل باشد. جالب است بدانیم که همه‌ی انبیا هنگامی دعوت به قیام کرده‌اند که دنیا چیزی جز فساد و تباهی نمی‌شناخت؛ اما کم‌کم این دعوت‌ها گسترش یافته و ریشه‌دوانید. رسول خدا(ص) زمانی دعوت به قیام نمود که

جز يك زن و يك مرد پشتيبان ديگري نداشت تا آن كه خدا او را ياري كرد و يك اجتماع صالح تشكيل داد.

متأسفانه بحث كنندگان غربي به خاطر عصبيت ديني يا علل سياسي، به طور كامل از تأثير ظهور اسلام در جامعه ي انساني بحث نكرده اند؛ بلكه از روي ظلم و ستم سعي دارند كه تمدن اسلامي را فقط به صورت يك مرام نژادي جلوه دهند؛ در حالي كه اسلام ثابت کرده است كه براي سعادت مند نمودن زندگي مردم، صلاحيت دارد. مرامي كه چنين باشد نبايد يك فرضيه ي غير قابل انطباق بر زندگي اجتماعي ناميده شود.

نكته ي ديگر اين است كه شعار اجتماع اسلامي، پيروي از حق در فكر و عمل است؛ ولي شعار اجتماع متمدن فعلي رأي اكثریت است. اين دو شعار هدف را هم مختلف مي سازد. هدف اسلام، احقاق حق مشروع مردم است؛ هرچند اين رويه موافق با طبع عموم مردم نباشد؛ اما هدف اجتماع متمدن امروز بهره برداري از ماده است. لازمه ي چنين رويه اي اين است كه امور عقلي جاي خود را به امور حسّي و عاطفي بدهد؛ چون ممكن است چيزي كه به نظر عقل، فسق و فجور است، از نظر احساسات تقوا باشد؛ چنان كه نمونه ي بارز آن را در جوامع غربي مشاهده مي كنيم كه هيچ قيد و بند اخلاقي را نمي شناسند.

قرآن تصريح دارد بر اين كه هميشه رأي اكثریت حق نیست:

ص: 111

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ پیامبر(ص) حق را برای آنان آورد ولی اکثر مردم از حق کراهت دارند. (1)

این که گفته شد تمدن غرب، سعادت و خوش بختی را برای مردم اروپا آورد، این يك خلط و اشتباه است؛ چون سعادت امري است مرکب از روح و بدن. سعادت روح و بدن، نيك بختي انسان را در زندگي دنيا و آخرت تضمين مي كند. از نظر اسلام فرورفتن در لذایذ مادي و مهمل گذاشتن سعادت روح، جز بدبختي، چیز دیگری نیست. انسان منحصر در جسم نیست؛ بلکه مجموعه اي از روح و بدن است که جمع روح و جسم را انسانیت مي نامند، نه خود جسم را. آن که بتواند هر دو بُعد او را تأمین نماید، به سعادت دست مي يابد. کسی که خواسته باشد درباره ي شایستگی ها قضاوت کند، نباید مبنای قضاوت خود را بر خورد های داخلي قرار دهد و... (2)

پس هیچ يك از این مناقشات و ایرادها، بر تمدن مترقي اسلام وارد نیست و همه ي این تهاجمات و حملات عليه تمدن اسلامي، فقط براي غلبه بر اوضاع مسلمين و قيموميت بر جوامع اسلامي و بهره برداري از منابع عظيمي است که در ممالك اسلامي وجود دارد.

ص: 112

1-1. سوره ي مؤمنون، آیه ي 70.

2- . روابط اجتماعي در اسلام، ص 16-38.

صلاح اخلاقي در میان مسلمین و فساد اخلاقي در غرب، نتیجه ي چه عواملی است؟

با توجه به مطالب گذشته، این نکته به دست آمد که تمام تعالیم اسلام بر مبنای اهداف عالی انسانی تدوین یافته است و برای این که بتواند انسان ها را به این هدف متعالی برساند، دعوتش را از توحید، آغاز و تمام قوانین خود را بر همین اساس تشریح نموده و معارف حقه و اخلاق فاضله را بر آن افزوده است.

اخلاقیات اسلامی در اسلام، با اندکی تجزیه و تحلیل در قوس صعود به روح یکتاپرستی و توحید برمی گردد. (1)

در حقیقت می توان گفت که صلاح اخلاقي به روحیه ي توحیدی و همه ي فسادهای اخلاقي به روح ثنویت و مادی گرایی برگشت می کند.

برخی با دیدن ظواهر غرب و برخوردها و رفتارهای مردم آن سامان با يك دیگر چنین حکم می کنند که آنان دارای فضایل اخلاقي اند و جوامع آنها از بهترین جوامع بشری است و چنان شیفته ي غرب شده اند که به کلی مذهب تأیید بر کشورهای غربی و مذهب بطلان به پیشانی جوامع مسلمان شرقی زده اند.

پرسش ما این است که آیا واقعاً چنین قضاوت کلی در مورد اجتماع انسانی صحیح است یا خیر؟

ص: 113

1- . علامه طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، ص 45، و تفسیر آیه ي 200 سوره ي آل عمران.

در مقام پاسخ باید دید ملاك صلاح و فساد براي اين افراد چیست؟ آیا ملاك و معيار، رفتار شخصي افراد است و يا ميزان و ملاك، شخصيت اجتماعي افراد با يك ديگر و با ديگران است؟ اگر ملاك صالح بودن يا فاسد بودن را، رفتار شخصي افراد يك جامعه با يك ديگر بدانيم، اين سخن، درست است كه آنان ظواهر برخي از مسائل را رعايت مي كنند؛ ولي اگر ملاك را چيز ديگري بدانيم آن گاه كاملاً تلقي و برداشت ها تغيير خواهد يافت.

توجه علامه (ره) و دقت ايشان در اين مسئله كه در راستاي دیدگاه و بينش عميق امام خميني(ره) نسبت به جوامع غربي است؛ براي نسل جوان ما بسيار آموزنده است. ايشان مي فرمايند:

به جان خودم سوگند، اگر جامعه ي غرب را يك شخصيت ميديدند و اگر تاريخ زندگي اجتماعي غربي ها را از روزي كه نهضت اخير آنان آغاز شد، مورد مطالعه ي دقيق قرار مي دادند و رفتاري را كه با ساير امت هاي ضعيف داشتند مورد بررسي قرار مي دادند، بدون كم ترين درنگي، حكم به توحش آنان مي كردند و مي فهميدند كه تمام ادعاهايي كه مي كنند و خود را مردم بشردوست و خيرخواه و فداكار بشر معرفي مي نمايند همه اش دروغ و نيرنگ است و جز به بند كشيدن ملل ضعيف هدي ندارند و... هيچ انساني كه سلامت فطرتش را از دست نداده، هرگز به خود اجازه نمي دهد كه چنين جوامعي را صالح بخواند و يا آن را سعادت مند پندارد؛ هر چند كه دين نداشته باشد. (1)

ص: 114

واقعاً چگونه طبیعت انسانی را ضعیف می‌شود که یک طایفه به نام متمدن و تافته‌ی جدا بافته بر سر دیگران تاخت و تاز نمایند و همه‌ی هستی آنان را به تاراج ببرند و خونشان را مباح و مالشان را برای خود حلال بدانند و حتی به فرهنگ دیگران دست ببرند و همه‌ی جنایت‌ها را انجام دهند، آن‌گاه ما آنها را جامعه‌ی متمدن و پیشرفته بدانیم.

بله، مقتضای رعایت انصاف این است که بگوییم افرادی که صالح بوده‌اند باید استثنا شوند و حق آنان پایمال نگردد؛ چون افکارشان به رنگ افکار فاسد دیگران در نیامده و فساد جامعه در آنها سرایت نکرده است و این‌گونه افراد انگشت شمار در آن‌گونه جوامع بشری، مثل عضو زاید بوده‌اند که در هیكل آن جامعه روییده باشند؛ چنان‌که قرآن کریم همین انصاف را رعایت کرده و در آیاتی که اقوامی را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد افراد صالح را استثنا می‌کند. (1)

و اما در مسائل اخلاقی آنچه که امروزه در غرب می‌گذرد قابل بیان نیست. در فساد اخلاقی به حدی از انحطاط رسیده‌اند که عواطف انسانی در بسیاری از خانواده‌ها نابود شده است. علامه، منشأ همه‌ی این رذایل و مفسدات اخلاقی را در عدم اعتقاد به مبدأ هستی و توحید خداوند می‌داند و تا زمانی که این اعتقاد در قلوب و نفوس آنان ثابت و استقرار پیدا نکند، هیچ تضمینی برای اصلاح مسائل اخلاقی‌شان وجود ندارد. (2) آنچه امروزه بر نسل جوان ما لازم است، نخست، آگاهی به مبانی فکری آنان و سپس مقابله با تهاجم

ص: 115

1- .المیزان، ج 4، ص 108.

2- . همان، ص 111.

فرهنگی است که آنها علیه جوامع شرقی مسلمان به راه انداخته اند. کسی که مدت ها در مکتب علامه تحصیل نموده و بیش از بیست سال است که در غرب زندگی می کند، توصیه اش در این زمینه به جوانان این است که: دنیای متجدد، به تدریج تباه شده و در صدد است همه ی آنچه را که مقدس و دینی است، از بین ببرد و به خصوص با اسلام به عنوان دینی که از نگرش قدسی نسبت به زندگی و قانون الهی در برگیرنده ی همه ی افعال و اعمال بشر عدول نکرده است، مخالفت دارد. بیش تر آنان حدود دو قرن به اسلام می تاخته اند و سعی داشته اند که دینشان را به مسلمانان تحمیل کنند. آنان در دنیای متجدد با وجود این که ارزش های اخلاقی این چنین در جامعه از دست رفته است و به طور علنی اصول اخلاقی را زیر پا می گذارند، هنوز هم بی وقفه از جنبه های گوناگون اخلاقی اسلامی مثل پوشاندن موی زنان، نقش زنان در جامعه، کیفیت پوشش آنها و سایر ارزش های اخلاقی، انتقاد دارند.

جوانان مسلمان باید بدانند که این انتقادهای بر نگرش نادرست اصالت فرد (اومانیزم) و اصالت عقل و جدایی انسان از خدا و ... مبتنی است. (1) و این نوع دیدگاه ها از اصول ضد دینی برخاسته که با اصول و پایه های اعتقادی ما در تضاد است. باید تلاش کنیم که پایه های اعتقادی خود را استحکام بخشیم و سعادت را در همان مسیری بیابیم که بزرگان دینی و رهبران اعتقادی ما، با تلاش و زحمات فراوان برای ما ترسیم کرده اند؛ نه این که در مقابل انتقادات

ص: 116

1- . سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد. ص 352-360.

شدید غریبان حالت منفعلانه به خود گرفته، تحت تأثیر همان مسلکی قرار گیریم که غرب را به منجلاّب تباھی انداخته است.

آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟

پایه و اساس تفکر و تمدن غرب که امروزه بر جوامع غربی حکم فرماست، زائیده ی افکار متفکران و دانشمندانی است که شاید هیچ پای بندی به دین نداشتند. اگر نتوانیم این ادعا را تعمیم دهیم، حداقل در امور سیاسی و اجتماعی غرب این چنین است. به همین خاطر می توان گفت که آنچه امروزه در غرب به عنوان تمدن غربی معروف است با آنچه که تعالیم مسیح پیامبر (ع) نامیده می شود، بسیار متفاوت است، پس هرگز نمی توان تمدن غرب را همان تمدن و فرهنگی دانست که حضرت عیسی (ع) از جانب خداوند به ارمان آوردند. بهترین نشانه ی تفاوت تمدن عیسوی با تمدن فعلی حاکم بر جوامع به ظاهر مسیحی غرب، قوانین غیر انسانی است که بر آنان حاکم است؛ به عنوان مثال، اساس روش آنان بر پایه ی مساوات همه جانبه ی زن با مرد در حقوق قرار داده شده است که این با اصل خلقت انسان مخالف است. علامه (ره) با توجه به همین مقررات حاکم بر جامعه های غربی می فرمایند:

ص: 117

بنای تمدن امروز غرب بر اساسی چیده شد که با فطرت انسانی سازگار نیست. (1)

ایشان دلیل دوری تمدن غربی با فطرت بشری را در قوانینی می دانند که صرفاً اجتماعی و مدنی است و شامل خانواده که زندگی و حیات محدودتری از اجتماع است، نمی شود. به همین جهت مسئله ی ازدواج برای آنان یک نوع اشتراک در عیش است و به هیچ وجه سخنی از رعایت مسائل زناشویی، تربیت فرزندان، حقوق همسر داری، ارث و امثال آن مطرح نیست؛ در حالی که کیفیت و چگونگی خلقت زن و مرد از طرف خداوند متعال برای حفظ بقای نوع بشری است و برای بقای او می بایست مقررات و قوانینی باشد که عفت و پاک دامنی و شخصیت انسانی اش محفوظ بماند و نیز زندگی خانوادگی بازیچه قرار نگیرد. (2)

تفاوت عمده ی تمدن اسلام و غرب در همین نکته نهفته است که اسلام طوری به زندگی خانواده اهمیت می دهد که افراد و اعضای آن با تربیت و تعالیم انسانی رشد می یابند و تربیت صحیح آنان، موجب تعالی جامعه خواهد شد؛ در حالی که تربیت خانوادگی در جوامع غربی از هیچ جایگاهی برخوردار نیست؛ نتیجه ی ظهور چنین تمدنی آن است که امروزه در غرب مشاهده می شود و ما در این جا به چند نمونه از آثار آن که خودشان بیان داشته اند اشاره می کنیم:

ص: 118

1-1. المیزان، ج 2، ص 282.

2- . همان.

امريکا آينده ي دردناکي خواهد يافت؛ چون جوانان، بي بند و بار و غرق در شهواتند، و ديگر حاضر نيستند وظيفي را که به آنان محول مي گردد، به خوبي انجام دهند، مثلاً از ميانه هر هفت نفر جواني که به سربازي اعزام مي شوند شش تن، نالايق و سست از آب در مي آيند و اين بدان سبب است که افراط در شهوت راني، استعدادهاي بدني و رواني آنان را کاسته است. (1)

شپگلر آلماني پس از ديدن مظاهر فساد اخلاقي و نابهنجاري هاي رفتاري جوانان، در مغرب زمين عقیده دارد که:

تمدن در مغرب زمين رو به زوال و نابودي است (و صريحاً اعلام کرده است که) سرزمين هاي ديگري در آينده شاهد تمدن درخشان خواهد بود، از کجا معلوم که بار ديگر اين تمدن به مشرق زمين؛ يعني مهد نخستين خود باز نگردد. (2)

آنان که با هيچان و شور وصف ناپذير از غرب و تمدن غربي و فرهنگ اروپايي سخن مي گویند، در حقيقت به نکته اي اشاره مي کنند که متفکران غربي، خلاف آن را ابراز مي دارند.

دکتر کارل، درباره ي تمدن غرب چنين مي گوید:

تمدن امروز در موقعيت دشواري قرار گرفته است؛ چون هرگز با نهاد ما هماهنگ نيست. اين تمدن براساس شناسايي حقيقت نهاد ما،

ص: 119

1- . سيماي تمدن غرب، ص 61.

2- . همان، ص 143.

پدید نیامده و تنها مولود اوهام اکتشافات علمی، تمایلات مردم، نظرات و شهوات آنان است. این تمدن با آن که با کوشش خود ما تحقق یافته، ولی نسبت به وضع و ساختمان ما بی تناسب است. (1)

پس آنان که پیشرفت و ترقی صنعت در غرب را نشانه‌ی پیشرفت تمدن غرب می‌دانند، سخت در اشتباهند؛ چون رشد صنعتی، مربوط به علوم تجربی است و ارتباط چندانی با علوم انسانی که وظیفه و مسئولیت تربیت انسان‌ها را بر عهده دارد و به تعالی بُعد انسانی او می‌اندیشد ندارد.

ص: 120

1- . همان، ص 140.

تبیین مهم ترین صفات اخلاقی

ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟

اصول اخلاق نیک در مکتب انسان ساز اسلام عبارتند از: عفت، عدالت، شجاعت و حکمت.

اص-ول خلق نی-ک-آم-د عدالت

پس از آن حکمت و عفت و شجاعت(1)

پرسش این است که صداقت و صادق بودن در مقام قول و عمل چه ارتباطی با سایر فضایل دارد؟

آنچه که از آیات و روایات استفاده می شود و حکم عقل هم مؤید آن است، این است که صداقت و راست گویی، منشأ فضایل اخلاقی است و

ص: 123

1- . شیخ محمود شبستری.

صفتي است که اگر در نفس شخصي رسوخ نمايد و در او ملکه شود، تمام اوصاف اخلاقي به دنبال آن خواهند آمد، در غير اين صورت، بسيار دشوار خواهد بود که شخصي، کاذب باشد و در عين حال متصف به صفات اخلاقي هم بوده باشد. اين حديث بسيار معروفی است که شخصي از پيامبر اکرم (ص) سؤال کرد که چه کنم تا معصيت و گناه نکنم؟ حضرت فرمودند: دروغ نگو؛ يعني دروغ گفتن منشأ همه ي گناهان است و مفهوم آن اين است که صدق، سرچشمه ي همه ي خيرات و خوبي ها است.

قرآن کریم نیز وقتی که مي خواهد اوصاف نيکان و مؤمنان را برشمارد مي فرمايد: نيکي و ايمان به خدا، منحصر به اقامه ي نماز نيست؛ بلکه حقيقت ايمان آن است که هم در مقام اعتقاد در انسان وجود پيدا کند و هم در مرحله ي عمل. در مرتبه ي اعتقاد «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» و در مقام عمل «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»؛ مؤمنين کسانی هستند که داراي دو وصف بارزند: 1. ايمان به خدا دارند؛ 2. از حيث اخلاقي راست گویند.

علامه ي طباطبائي (ره) در اين زمينه مي فرمايند:

صدق وصفي است که تمامی فضائل علم و عمل را در بر مي گيرد. ممکن نيست کسی داراي صدق باشد و عفت و شجاعت و حکمت و عدالت، چهار ريشه ي اخلاق فاضله، را نداشته باشد؛ چون آدمي به غير از اعتقاد و قول و عمل، چيز ديگري ندارد و وقتی بنا بگذارد که جز راست نگويد، ناچار مي شود اين سه چيز را با هم مطابق سازد؛

ص: 124

یعنی انجام ندهد عملی را مگر آنچه را می گوید و نگوید، مگر آنچه را که معتقد است و گرنه دچار دروغ و کذب می شود. (1)

در تفسیر آیه ی «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» روایاتی وارد شده که منظور از صادقین ائمه ی معصومین (ع) هستند. خواجه نصیر الدین طوسی در استدلال به این مطلب می گوید: خداوند تمام مؤمنین را امر نموده که با معصومین (ع) باشند و ظاهر کلام این است که در عقاید و اقوال و افعال از آنها تبعیت کنید و بسیار روشن است که خداوند هرگز به پیروی از کسانی که از آنان گناهی صادر شود امر نمی کند. (2) پس اگر خداوند معصومین (ع) را با وصف صدق یاد کرده است، در حالی که اوصاف دیگری هم در آنان بوده و می توانست با آن اوصاف یاد کند، به این جهت بوده که صداقت، جامع تمام اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی است.

آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟

در قرآن کریم به صراحت آمده است که خداوند انسان را حریص آفریده است:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا؛ همانا انسان، حریص خلق شده است. (3)

ص: 125

1- . المیزان، ج 1، ص 430.

2- . سفینة البحار، ج 2، ماده ی صدق، ص 19.

3- . سوره ی معارج، آیه ی 19.

بسیاری از افراد، حریص بودن خود را نسبت به امور دنیوی چنین توجیه می نمایند که این صفت، جزء ذات و طبیعت انسان است و اگر صفت زشتی بود و نزد شارع مذموم و ناپسند به شمار می آمد، این قدر عمومیت نداشت. پس نمی توان صفت حرص را وصف پلید و زشتی به شمار آورد و انسان حریص به امور دنیوی را از حیث اخلاقی، انسان پستی دانست؛ اما پاسخ این مطلب بسیار روشن است و آن این که: باید دید آیا صفت حرص و حریص بودن آدمی، فی حد نفسه صفت زشتی است یا خیر؟ اگر ذاتاً صفت زشتی باشد، چگونه می تواند با آیات دیگری که از انسان با عظمت و کرامت یاد می کند قابل جمع باشد؟ این جاست که علامه (ره) با درایت خاصی که دارند می فرمایند:

هلوع و حریص به کسی گویند که هنگام برخورد با نامالیمات بسیار جزع می کند و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می نماید و به نظر ما این وجه بسیار خوبی است؛ چون حرص بر هر چیزی نیست؛ بلکه تنها بر خیر و نفع است و خیری که برای خودش باشد و این حرص و هلوع که انسان فطرتاً بدین نحو خلق شده است از فروع حب به ذات است و ذاتاً از رذایل اخلاقی نیست؛ پس حرص به خودی خود بد نیست؛ بلکه زمانی بد می شود که انسان آن را در جهات منفی به کار گیرد. و این مسئله در سایر صفات هم هست. تمام صفات انسانی اگر در حد اعتدال حفظ گردند، فضیلت به شمار می آیند و هرگاه به سمت افراط و تفریط کشانده شوند، مذموم می شوند. (1)

ص: 126

بنابراین صفت حرص، مثل بسیاری از صفات دیگر، در انسان قرار داده شده است تا انسان را به سوی تکامل و سعادت هدایت کند که اگر آن صفات نبود، قطعاً آدمی قادر به تکامل نمی بود. اگر همین صفت در نهاد انسان قرار داده نمی شد، او هرگز به سمت علم و معرفت و کسب تقوا و مقامات عالی انسانی گام بر نمی داشت.

فلسفه ی وجود این گونه صفات در خلقت انسانی به خاطر آماده سازی او در مسیر تکامل است؛ نه در طریق انحطاط و پستی. آدمی قادر است با تقویت این گونه صفات، تحت رهبری هدایت گرانه ی خوب جامعه، به رشد و ارتقای بالایی دست یابد که مسجود ملائکه قرار گیرد و نیز با اراده و اختیار خویش می تواند با به انحراف کشاندن آن، مقام خویش را از هر حیوان درنده ای نازل تر نماید؛ چنان که علامه فرمودند: صفت حرص از فروع حب به ذات است و حب به ذات اگر به راستی فهم گردد، انسان را به سوی کمال سوق می دهد؛ ولی اگر به خوبی درک نشود و در مسیر انحراف قرار گیرد، به انحصار طلبی و حسادت و بخل و سایر صفات زشت اخلاقی می انجامد.

غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟

می خواهیم بدانیم دفاع از امور شرعی و انسانی و حساس بودن در مقابل آن، از صفات حمیده است یا رذیله؛ اگر انسان در مقابل تجاوز به جان و مال و نوامیس و اعتقادات دینی اش حالت تدافعی داشته باشد خوب است، یا سکوت اختیار نماید و عکس العملی از خود نشان ندهد؟ در علم اخلاق

كدام يك از اين دو فرد مورد ستايشند؟ در فرهنگ دين، صفت غيرت، از صفات حميده به شمار مي آيد يا از صفات رذيله؟

يكي از پرسش هاي مهمي كه براي بسياري از جوانان متديّن معاصر، مطرح است، اين است كه آيا مي توان در جامعه ي ديني، اعمال خلاف شرع و رفتار غير ديني را كه از جانب برخي، عالمانه و عامدانه صورت مي گيرد مشاهده نمود و در عين حال سكوت اختيار كرد؟

علامه (ره) با توجه به برخي از روايات در اين زمينه مي فرمايند:

غيرت يكي از اخلاق حميده و ملكات فاضله است و آن عبارت است از: دگرگوني حالت انسان از حالت عادي و اعتدال، به طوري كه انسان را براي دفاع و انتقام از كسي كه به يكي از مقدساتش اعم از: دين، ناموس و يا جاه و امثال آن تجاوز کرده، از جاي خود مي كند و اين صفت غريزي، صفتي است كه هيچ انساني به طور كلي از آن بي بهره نيست. هر فردي را فرض كنيم كه از غيرت بي بهره باشد، باز در بعضي از موارد، غيرت را از خود بروز مي دهد؛ پس غيرت يكي از امور فطري است و اسلام هم ديني است كه براساس فطرت تشريع شد. امور فطري را دين تعديل کرده و آن مقداري كه در حيات بشر لازم و ضروري است معتبر و واجب مي سازد. (1)

سكوت و بي تفاوتی در مقابل اهانت به مقدسات ديني با فرهنگ دين سازگار نيست؛ چون در تعاليم دين و متون روايي بر حفظ موازين شرع، بسيار تأكيد شده است.

از پيامبر اكرم(ص) روايت شده كه فرمودند:

ص: 128

سوگند به ذات پاک خداوند که چند نفر وارد بهشت نمی شوند، از جمله دیوث (کسی که در ناموس داری و عفت بی تفاوت باشد) و بی غیرت. (1)

حضرت علی(ع) در روایتی می فرماید:

آیا حیا نمی کنید و غیرت نمی ورزید که زن های شما به بازارها می روند و با جوانان نیرومند و خوش هیكل رویه رو می شوند؟! (2)

در حقیقت روحیه ی دینی با غیرت پیوند خورده و بی غیرتی، مساوی با ضعف اعتقادات دینی یا بی دینی است. ترویج شخصی بودن احکام دین و محدودیت آن در زندگی شخصی و عدم ارتباط تعالیم و قوانین مذهبی با امور اجتماعی، زمینه سازی آزادی به معنای بی بند و باری جوانان، ترك بیان واقعیات دین به بهانه ی آماده نبودن زمینه ی مساعد برای آن و رهایی دختران و پسران نوجوان و جوان در معابر عمومی، همه برای از بین بردن حساسیت دینی و گرفتن غیرت مذهبی ملتی است که برای حاکمیت دین و بقای آن از جان و مال خود گذشته و خون پاک ترین و مخلص ترین جوانان را در آن راه اعطا نموده است.

مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟

در قرآن کریم و سنت معصومین(ع) اوصاف زیادی برای سعاد و اشقیای بیان شده است که تفصیل آن در این نوشتار نمی گنجد؛ اما عالی ترین

ص: 129

1- . بحار الانوار، ج 79، ص 116.

2- . محججه البیضاء، ج 3، ص 104.

وصفي كه دين، سعادت‌مندان را به آن توصيف نموده، وصف هدايت و براي شقاوتمندان صفت گمراهي است.

علامه(ره) مي فرمايند:

اين دو كلمه، جامع همه ي انواع كرامت و خذلاني است كه از سوي خداوند متعال به بندگان سعيد و شقي مي رسد. [\(1\)](#)

هدايت در حقيقت، نتيجه ي معرفت سعادت‌مندان و ضلالت، ثمره ي غفلت بدبختان است.

به نظر مي رسد، زيباترين و كامل ترين و دقيق ترين بحث علامه در مباحث اخلاقي كه مي تواند در بيداري و هوشياري جوانان، بسيار مؤثر واقع گردد، تحليل ظريف ايشان در اين بحث است. سخن ايشان در اين زمينه طولاني و مفصّل است كه ما خلاصه ي آن را بيان مي نماييم.

از نحوه ي توصيف خداوند درباره ي اين دو گروه به دست مي آيد كه انسان در اين دنيا و حيات مادي، در ميانه ي راه است و حيات متوسط را طي مي كند؛ چون يك حيات را پشت سر گذاشته كه آن عالم ذر بوده است و يك زندگي ديگري بعد از دنيا خواهد داشت كه آن عالم قيامت و پس از مرگ است؛ هريك از اين سه دنيا از ما قبل خود الگو مي گيرد. يعني زندگي سومش، تابع حكم زندگي دوم و زندگي دومش، تابع حكم زندگي اولش مي باشد. اين معنابي است كه از ظاهر قرآن فهميده مي شود. آنان كه زندگي سابق و لاحق آدمي را بر نوعي مجاز حمل مي كنند، كلامشان با صراحت قرآن مخالفت دارد؛ چون درباره ي عالم سابق و زندگي قبل از دنيا، قرآن عالم

ص: 130

1-1. ر، ك، الميزان، ج اول، ذيل آيه ي 26، سوري بقره.

ذر را بيان مي كند كه در آن جا از انسان عهد و پيمان گرفته شد و اين نشان مي دهد كه انسان قبل از حيات دنيايي، يك گونه زندگي داشته است و درباره ي عالم لاحق؛ يعني عالم آخرت و حيات پس از مرگ، آيات زيادي در قرآن آمده است كه محل بحث ما نيست؛ ولي آنچه كه توجه به آن لازم است، اين نکته است، كه در بسياري از آيات، پيوند و ارتباط اين دنيا با آخرت به خوبي فهميده مي شود.

مثل اين آيات كه مي فرمايند:

لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ امروز ديگر عذر خواهي نكنيد؛ چون بغير از کرده هاي خود پاداش داده نمي شويد. (1)

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ؛ پس بترسيد از آتشي كه آتش گيرانه اش مردمند و سنگ ها. (2)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا؛ روزي كه هر كس آنچه را كه از خير و شر انجام داده، حاضر مي يابد. (3)

ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ؛ پس به هر كس آنچه را كه خود انجام داده به تمام و كمال داده مي شود. (4)

و روشن ترين آيه اين است كه مي فرمايد:

ص: 131

- 1- . سوره ي تحريم آيه ي 7.
- 2- . سوره ي بقره، آيه ي 24.
- 3- . سوره ي آل عمران، آيه ي 30.
- 4- . سوره ي بقره، آيه ي 281.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛ و تواز این زندگی غافل بودی ما پرده ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت تیز شده است. (1)

علامه (ره) درباره ی این آیه سوگند یاد می کند که اگر درباره ی وجود عالم آخرت و پیوند دنیا و آخرت، به جز این آیه هیچ آیه ای نبود، کافی بود؛ چون لفظ غفلت در این آیه به کار رفته است و غفلت در موردی به کار می رود که چیزی در جلوی او حاضر بوده و او بی خبر باشد؛ نه این که اصلاً چیزی وجود نداشته باشد و بعدها موجود گردد. پس معلوم می شود که زندگی آخرت، هم اکنون موجود است؛ ولی پرده ای وجود دارد که برخی نمی بینند. و باز سوگند می خورد که اگر هر انسانی به نفس خویش مراجعه نماید و از او این معانی را بخواهد، قطعاً نفس او همین جواب را به او خواهد داد. (2)

پس اساسی ترین و بارزترین صفت برای کمال یافتگان و سعادت‌مندان، معرفت است که اگر آدمی به خویشتن خویش مراجعه نماید و به آن معرفت پیدا کند، راه کمال را خواهد یافت، چه این که: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ؛ شناخت نفس سودمندترین معرفت ها است.

یا در حدیث دیگر آمده است که:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که خودش را شناخت پروردگارش را شناخت.

ص: 132

1- . سوره ی ق، آیه ی 23.

2- .. ر ، ک ، المیزان، ج 1، ذیل آیه ی 26، سوره ی بقره.

و به واسطه ي همين وصف است که خداوند او را مورد هدايت خاصه اش قرار مي دهد و از ضلالت و گمراهي نجاتش مي بخشد.

اهل شقاوت در دنيا و آخرت، به وصف غفلت (نه جهالت) متصفند که تمامي اوصاف ناپسند و رذایل اخلاقي به دنبال آن مي آيد. انساني که از حقيقت خویش غافل بماند، متصف به فسق، ظلم، خسران و ده ها وصف غير انساني ديگر مي شود.

پس نتیجه مي گيريم که معرفت انسان، سرچشمه ي سعادت و خوش بختي، و غفلت، منشأ همه ي بدبختي هاي آدمي است. اگر بخواهيم بر قلّه ي سعادت گام نهيم و به کمال انساني خویش و مقام خليفه ي الهي در زمين نایل شويم و مسجود فرشتگان و ملايکه گرديم، اولين گام، تحصيل معرفت است که هرگز مقام انسانيت، غير از اين راه به دست نمي آيد. و اگر آدمي به اين مقام بار نيافت و در گمراهي و غفلت باقي ماند، هرگز مقام انساني را درك نخواهد نمود و آن کس که از مقام انساني خویش غافل بماند، هرگز به اوصاف انساني متصف نمي شود و به سعادت حقيقي دست نمي يابد.

ص: 133

- 1- سليم، غلامرضا، آشنایي با مولوي، انتشارات توس.
- 2- غزالي، احياء العلوم، ترجمه محمد خوارزمي، تهران: انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ سوم، 1372.
- 3- طوسي، خواجه نصير الدين، اخلاق ناصري، تهران: خوارزمي.
- 4- دواني، جلال الدين، اخلاق جلالی، چاپ هند، 1889 م.
- 5- ديلمی، ارشاد القلوب، ترجمه ي مسترحمي، انتشارات بوذر جمهري، بي تا.
- 6- علامه مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- 7- علامه طباطبائي، محمد حسين، پرسش و پاسخ، انتشارات آزادي، بي تا.
- 8- علي بن جمعه، تفسير نور الثقلين، چاپخانه ي علميه ي قم.
- 9- طباطبائي، محمد حسين، تفسير الميزان، بيروت، موسسه اعلمي.
- 10- كاشاني، فيض، تفسير صافي، بيروت: موسسه الاعلمي للمطبوعات.
- 11- مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، انتشارات دار الكتاب الاسلاميه - چاپ ششم، 1368.
- 12- ابن الجوزي، ابوالفرج، تلبیس ابلیس، ترجمه ي ذكاوتي، مركز نشر دانشگاهي، چاپ اول، 1369.
- 13- نصر، سيد حسين، جوان مسلمان و دنياي متجدد، تهران: طرح نو، چاپ سوم، سال 1375.
- 14- خميني، سيد روح الله، ديوان امام، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ دهم، 1376.

- 15- حسيني طهراني، سيد محمد حسين، رساله ي لب اللباب، مشهد: علامه طباطبائي، چاپ دهم، 1421 هـ-ق.
- 16- ملكي تبريزي، آقا ميرزا جواد، رساله ي لقاء الله، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، 1369.
- 17- طباطبائي، محمد حسين، روابط اجتماعي در اسلام، انتشارات آزادي، بي تا.
- 18- رسائل، مشتمل بر نه رساله، تهران: 1302.
- 19- موسوي لاري، سيد مجتبي، سيماي تمدن غرب، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ ششم، 1360.
- 20- قمي، شيخ عباس، سفينة البحار، كانون انتشارات عابدي، بي تا.
- 21- كاشاني، شرح منازل السائرين، ترجمه ي علي شيرواني، انتشارات الزهراء.
- 22- علي انصاري، محمد، غرر الحكم و درر الكلم، تهران.
- 23- سجادي، سيد جعفر، فرهنگ معارف اسلامي، انتشارات كوشش، چاپ سوم، 1373.
- 24- يثربي، سيد يحيي، فلسفه ي عرفان، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
- 25- طباطبائي، محمد حسين، فراهايي از اسلام، چاپ جهان آرا، بي تا.
- 26- مطهري، مرتضي، فلسفه ي اخلاق، بنياد پانزده خرداد، 1362.
- 27- المتقي الهندي، علي بن حسام الدين، كنز العمال، بيروت: موسسه الرساله.
- 28- نراقي، مهدي، گزيده ي كتاب جامع السعادات، ترجمه ي جلال الدين بختبوي، چاپ سوم، 1372.
- 29- دهخدا، لغت نامه، موسسه ي انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، 1372.
- 30- مطهري، مرتضي، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ هفتم.
- 31- رشيد پور، مجيد، مباني اخلاق اسلامي، تهران: ناشر انجمن اولياء و مربيان، 1369.
- 32- حسن زاده ي آملی، مجموعه مقالات، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، 1369.

33- كاشاني، فيض، محجة

البيضاء، جامعه ي مدرسين حوزه ي علميه ي قم.

34- مقداد اصفهاني، علي، نشان از بي نشان ها، انتشارات فؤاد، چاپ چهارم، 1373.

35- صليبا، جميل، واژه نامه ي فلسفه و علوم اجتماعي، ترجمه ي برگ نيسي و سجادي، شركت سهامي انتشار، چاپ اول، 1370.

36- الحر العاملي، محمد بن الحسن، وسايل الشيعة، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ پنجم، 1403 هـ- .

ص: 135

37- خميني، سيد روح الله، ولايت فقيه، موسسه ي تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ هفتم، 1377.

38- تاجديني، علي، يادها و يادگارها، كانون انتشارات پيام نور، چاپ اول، 1369.

ص: 136

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

